

درباره نیمرخ رفتار ایرانی (سنخ‌شناسی مدل‌ها)

مقصود فراستخواه

(تاریخ دریافت ۸۷/۱۵، تاریخ پذیرش ۸۹/۷/۲۱)

چکیده: روحیات ایرانی چگونه است؟ بی‌گمان نمی‌توان ذات‌باورانه و تقلیل‌گرایانه، از روحیات خاص و ثابت ایرانی سخن گفت؛ درکل عنوان ایرانی ناظر بر تفاوت‌های رفتاری افراد و گروه‌های مختلفی در دوره‌های گوناگونی است. از سوی دیگر؛ مردم تمام فرهنگ‌ها و جوامع (حتی در توسعه‌یافته‌ترین کشورها) در معرض مشکلات رفتاری مانند پنهان‌کاری، دروغ و ضعف کارگروهی و مانند آن بوده و هستند، کما این‌که در میان ایرانیان صفات و رفتارهای خوب کم نبوده و نیست. ولی صورت مسئله را نیز نمی‌توان پاک کرد که خلیقیات ایرانی، بحث‌انگیز شده است. این مقاله ضمن مروری بر پیشینه بحث در میان شرق‌شناسی خارجیان و خود ایرانیان، در پی دستیابی به یک سنخ‌شناسی از مدل‌هایی است که بر مبنای آن‌ها نیمرخ رفتار ایرانی توضیح داده می‌شود. از طریق مقایسه و نقد الگوهای اسناد بیرونی و درونی، مدلی براساس تفکر سیستمی و مبتنی بر تحلیل نهادی با چهار سطح تحلیل (۱. نهادها و ساختارها ۲. عاملیت انسانی ۳. محیط منطقه‌ای و جهانی ۴. وقایع و رویدادها) پیشنهاد شده است. نتیجه‌گیری مقاله آن است که رفتارهای مطلوب در مقیاس بزرگ اجتماعی، مستلزم اصلاحات نهادی و ایجاد محیط نهادی مطلوب است. این محیط نهادی است که اقتضا می‌کند افراد بیشتری از یک جامعه، دروغ بگویند، تملق بورزند، دورویی در پیش بگیرند یا فسادپذیر باشند. اخلاق امروزی آن‌ها به مسیر دیروزی و پرپروزی جامعه آن‌ها وابستگی دارد. روحیات و خلیقیات آن‌ها ریشه در سرگذشت نهادهای آن‌ها و محیط جامعه

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره یازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۹، ص. ۳-۲۱

آن‌ها و رویدادهای تاریخی عارض بر آن‌ها دارد. این، لزوماً به معنای بی‌توجهی به نقش کنشگران نیست، در واقع ما نیازمند درک ژرف‌تری از عاملیت انسانی، در ورای اراده‌گرایی‌های رومانتیک هستیم.

مفاهیم کلیدی: مدل‌های تحلیل فرهنگ، اسناد بیرونی و درونی، شرق‌شناسی، تحلیل نهادی، رویکرد تاریخی، تفکر سیستمی، منطق اقتضا، کنش.

مقدمه

کم نیستند آثاری که در آن‌ها تصویری بحث‌انگیز از روحیات و خلیات ایرانیان به دست داده شده است؛ مانند این‌که زیادی دروغ می‌گویند؛ کم کار می‌کنند؛ فعالیت مشترک جمعی و گروهی در آن‌ها ضعیف است؛ دوشخصیتی ظاهر می‌شوند؛ احساسات آن‌ها بر خردورزشان غلبه می‌کند، خودمدارند، به سختی می‌توانند توافق‌های پایداری بکنند. از این‌گونه مدعیات نه تنها به فراوانی در سفرنامه‌ها، سیاحت‌نامه‌ها و کتاب‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی دیگران، بلکه در آثار خود ایرانیان سخن رفته است. در میان خود مردم کوچه و بازار ما، در محافل و مجامع و به هر مناسبتی این نوع مدعا به میان می‌آید.

نمونه‌ای از جدیدترین نوشته‌های خارجیان، کتابی از «سیولینیو»^۱ است با عنوان *چهره گول‌زننده ایران*. ایشان در بخشی از کتاب می‌نویسد: «مردم ایران، مردمی خونگرم و خوش‌برخورد هستند، ولی هرگز خودشان را به آسانی آشکار نمی‌کنند؛ مکالمات ایرانیان سرشار از ادب و توأم با شکسته‌نفسی و اظهار تواضع است، و البته با ریا و سالوس و دروغ باهم مواجه می‌شوند؛ همه این کارها را می‌کنند تا از رنجش و آزرده‌گی خاطر طرف مقابل یا رفتن آبروی خود بپرهیزند...» (سیولینیو، ۲۰۰۰، ۴). در این جا نیم‌رخ از ایرانیان را ملاحظه می‌کنیم که مؤدب‌اند و باوجود این در پس همه تعارفات مبالغه‌آمیزشان، دورویی می‌ورزند و دروغ تحویل هم می‌دهند و از انتقاد دیگران درباره خود می‌رنجد و نسبت به انتقاد به دیگران حذر دارند، تعریف و تملق در حضور همدیگر و غیبت بی‌رحمانه در غیاب همدیگر، بین آن‌ها رواج دارد، همان‌طور که در حضور هم در ستایش اغراق می‌ورزند در غیاب هم بی‌رحمانه قضاوت می‌کنند.

ناگفته پیداست که هر نوع تصویرگری یک‌سویه و ثابت از چپستی یک جامعه و فرهنگ، در معرض انواع خطاهای منطقی است؛ مانند تقلیل‌گرایی و ساده‌سازی یک امر پیچیده و متنوع، ذات‌باوری درباره یک روح قومی و مانند آن. اصولاً کاربرد عنوان ایرانی برای مردمان یک

1. Sciolinio

سرزمین، نباید شائبهٔ «معرفی جمعی»^۱ به وجود بیاورد و ما را از توجه به تفاوت‌های رفتاری افراد و گروه‌های مختلفی در دوره‌های گوناگونی باز بدارد. از سوی دیگر مشکلات رفتاری فقط به جامعهٔ ایران اختصاص ندارد و در میان دیگر ملل، حتی توسعه‌یافته‌ترین آن‌ها نیز چنین مشکلاتی به شیوه‌های مختلف دیده می‌شود که این‌که در میان ایرانیان نیز صفات و رفتارهای خوب کم نبوده و نیست. اما هیچ یک از این نوع ملاحظات، صورت مسئلهٔ مورد بحث در این مقاله را پاک نمی‌کند. این قدر هست که بنابه برخی شواهد و دعاوی، در فرهنگ رفتاری و خلیقات ما مشکلاتی وجود دارد و در آثار مختلف، از این شواهد به فراوانی بحث شده است؛ سیاحت‌نامهٔ شاردن دربرگیرندهٔ مدعیات یک سیاح خارجی دربارهٔ سستی و تنبلی ایرانیان در عصر صفوی است (فریر، ۱۳۸۴)، این کار بعدها و به‌ویژه در دورهٔ قاجار توسط دیگران ادامه داشته است. گوینو (۱۳۶۷) و اورشل (۱۳۵۲) دربارهٔ دلالت‌صفتی ایرانیان دعاوی خود را به‌میان آورده‌اند. زونیس (۱۹۷۶) به بررسی رفتار نخبگان در اواخر دورهٔ پهلوی متمرکز شده است.

شاید بتوان زین‌العابدین مراغه‌ای (۱۳۵۳) را در سیاحت‌نامهٔ ابراهیم‌بیک، از پیشروترین منتقدان معاصر ایرانی دربارهٔ رفتارشناسی و فرهنگ این جامعه تلقی کرد. جمالزاده (۱۳۴۵) نیز از نخستین نویسندگانی است که دربارهٔ خلیقات ما ایرانیان مطلب نوشته است. کار مهدی بازرگان (۱۳۵۷) دربارهٔ سازگاری ایرانی نیز از تک‌نگاری‌های اولیه در این باره بوده است. رضاقلی (۱۳۸۳) دربارهٔ نخبه‌کشی در جامعهٔ ایران؛ قاضی‌مرادی (۱۳۷۸) دربارهٔ خودمداری، و هم او (۱۳۸۶) دربارهٔ معیشت‌زدگی ایرانیان؛ قاضی‌راد (۱۳۷۹) دربارهٔ علل توسعه‌نیافتگی جامعهٔ ایران با تأکید بر «فردگرایی ایرانی»؛ فراستخواه (۱۳۸۰) دربارهٔ چرخهٔ «ذره‌وارگی - توده‌وارگی» مردم این سرزمین؛ نراقی (۱۳۸۰) دربارهٔ جامعه‌شناسی خودمانی (نقش ما در آئینه)، چلبی (۱۳۸۱) دربارهٔ نظام شخصیت در ایران؛ رفیع‌پور (۱۳۸۱) و منصور (۱۳۸۲) و سعیدی (۱۳۸۴) دربارهٔ موانع رشد علمی، و سریع‌القلم (۱۳۸۶) دربارهٔ فرهنگ سیاسی بی‌قاعدهٔ ایرانیان بحث کرده‌اند. در مقالهٔ حاضر به‌دنبال ارائهٔ یک نوع‌شناسی از مدل‌هایی هستیم که بر مبنای آن‌ها نیمرخ رفتار ایرانی توضیح داده می‌شود. روش بررسی در این مقاله از نوع «بیان خطوط کلی»^۲ مطالعات و توصیف مقایسه‌ای آن‌هاست. ناگفته پیداست که در این روش، پژوهشگر دربارهٔ آزمون فرضیات و بررسی گزاره‌ها در بوتهٔ تجربی نیست و ادعای اثبات عینی این یا آن قضیه دربارهٔ رفتار ایرانیان را ندارد بلکه فقط به «باز مروری» در آثار مکتوب از حیث مدل‌های توضیح روحيات ایرانیان،

بسنده می‌کند تا به‌نوبه خود فرصت دیگری برای تأملی مجدد در این مدل‌ها را فراهم بیاورد و مدلی تلفیقی به‌دست بدهد.

مرور و مقایسه رویکردها و مدل‌ها

نظریه‌های پایه‌ای گوناگون و متنوعی برای توضیح و بررسی خلیات و روحيات و عادات غالب در یک فرهنگ وجود دارد. رویکرد کارکردگرایی، فرهنگ را به‌مثابه سازوکاری برای تأمین نیازهای زیستی، روانی و اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد. برای نمونه اگر افراد یک جامعه زیاد دروغ می‌گویند گویا اقتضای زندگی در آن سرزمین، دروغ گفتن بوده است و دروغ گفتن یک مکانیسم زیستی است که کارکرد دارد و در نتیجه نهادینه می‌شود و رواج پیدا می‌کند. نمونه دیگر این است که در جامعه‌ای که احساسات زیاد است، از زاویه این نظریه پایه، احساساتی‌بودن ناشی از حوادث فاجعه‌آمیزی است که در تاریخ آن جامعه روی داده است. در سرزمین پرمصائب، احساسات، تسلیم و آرامش یا درون‌گرایی و نوعی تصوف منفی و... جواب می‌دهد. رویکرد دیگر، رویکرد ساخت‌گرایی است که به ساختارهای ژرف‌تری^۱ توجه می‌کند که فرهنگ را شکل و سمت‌وسو می‌دهند. رفتارهای آموخته فرهنگی ما از طریق همین ساختارهای عمیق تولید یا بازتولید می‌شوند. برای نمونه اگر در رفتارهای غالب در یک جامعه نوعی ارزش‌های تک‌جنسیتی مذکر وجود داشته و نهادینه و بازتولید شده است؛ این از طریق ساختارهای عمیق پدرسالار و مردسالار و... بوده که در جامعه وجود داشته است. یکی دیگر از نظریه‌های پایه، سنت نظری مارکس است که از این منظر، فرهنگ رویناست و عوارض آن را باید بر پایه زیربنای مناسبات تولید، تبیین بکنیم. برای نمونه ویژگی‌های خاص مالکیت در یک جامعه می‌تواند در افکار و شخصیت مردمان آن جامعه مؤثر باشد. رویکرد دیگر اشاعه‌گرایی است که براساس آن، فرهنگ و عادات و روحيات از طریق انتشار و انتقال از یک جامعه به جامعه دیگر تحول پیدا می‌کند، در این رویکرد برای نمونه گفته می‌شود که حمله اعراب به ایران منشأ آثاری رفتاری و اخلاقی در فرهنگ این سرزمین شد، به‌طوری که می‌توان گفت اگر این اتفاقات روی نداده بود، مردم سرزمین اکنون رفتارهای دیگری داشتند. هرچند که نقش عامل خارجی در رفتار یک جامعه لزوماً به معنای اشاعه نیست، به‌طور کلی، ملاحظاتی درباره هر یک از این رویکردها وجود داشته است؛ مانند بحث تعارض نیازها در کارکردگرایی، کم‌توجهی به «کنش» در ساخت‌گرایی، و در حاشیه‌ماندن عامل خلاقیت و تنوع در اشاعه‌گرایی و... (بارنارد و اسپنسر، ۱۹۹۶).

1. Deep Structures

اگر بخواهیم مدل‌هایی را که بر مبنای چنین رویکردهای پایه‌ای به بررسی نیمرخ رفتار ایرانی پرداخته‌اند، با بیشترین تقلیل و ادغام، سنخ‌شناسی کنیم آن‌ها را می‌توان به صورت پیوستاری نشان داد که در دو سر آن الگوی اسناد بیرونی و درونی قرار دارد.

در «اسناد بیرونی»، علة العلیلِ خلقیات، بیش از هر چیز عاملی بیرونی مانند حمله اعراب، مغول‌ها یا به تازگی استعمار و امپریالیسم تلقی می‌شود. برای نمونه میرفطروس (۱۹۹۸) به آثار مخرب هجوم اعراب در فرهنگ و اخلاق و عادات ایرانی تأکید کرده‌اند. فشاهی (۱۳۵۴) تأثیر فرهنگ بادیه‌نشینی مغول بر ایران (آن هم در آستانهٔ رنسانس غربی) را مورد بحث قرار داده است. در مباحثی که به نحوی از انحا از نظریات امپریالیسم و وابستگی، مشروب می‌شدند، عوارض رفتاری فرهنگ‌ها و جوامع در حال توسعه، به عامل امپریالیسم نسبت داده می‌شد، نقد جهانی‌سازی در مباحث متأخر نیز در همین راستا قابل ملاحظه است. (کونن، ۱۹۸۷).

یک شکل دیگر از چارچوب‌های نظری متمایل به اسناد بیرونی در بررسی فرهنگ جوامع شرقی که قرابت‌هایی با نظریه‌های استعمار و نقد جهانی‌سازی دارد، از نوع تحلیل گفتمان و به صورت نقد شرق‌شناسی است. ادوارد سعید معتقد است که این، «متن‌های غربی» بودند که تصویری^۱ خاص از شرقی‌ها را پدید آوردند. برای نمونه سفرنامه‌نویسانی مانند «ریچارد بورتون»، رمان‌نویسانی مانند «گوستاو فلوربرت» و محققانی مانند «رنان»، در توصیف‌ها و تحلیل‌های خود، تصویری از شرق برساخته‌اند و طرحی از شرق را در افکنده‌اند^۲ که مطابق آن، شرقی‌جماعت، اهل احساسات^۳، انفعال^۴ و انحطاط^۵ است. (سعید، ۱۹۹۴، ۱۹۷۸).

حسین العطاس به نقد «اسطوره بومی تنبل»^۶ می‌پردازد که بر اساس آن طی قرن‌های شانزدهم تا دهه‌هایی از قرن بیستم، مفهومی از مردمان بومی در آسیا شامل فیلیپین، اندونزی و مالزی شکل گرفت که در مقایسه با شهروندان کشورهای توسعه‌یافته طبیعتی سست^۷، کند^۸ و عقب‌مانده^۹ داشتند. نظریهٔ العطاس به‌ویژه با توجه به دگرگونی‌های کنونی برخی جوامع آسیایی مانند مالزی، در مباحث علمی مورد توجه قرار گرفت. (العطاس، ۱۹۷۷).

ضعف عمدهٔ این مدل‌ها غفلت از عوامل و زمینه‌های درونی بالقوه یا بالفعل در خود جامعهٔ ایرانی است. به همین دلیل دستهٔ دوم از مدل‌ها، بر اسناد درونی متمرکز شده‌اند و در آن‌ها،

- | | |
|---------------|------------------------|
| 1. Portrait | 2. Schematicization |
| 3. Sensuality | 4. Passivity |
| 5. degeneracy | 6. myth of lazy native |
| 7. indolent | 8. dul |
| 9. backward | |

ساختارهای درونی جامعه مورد بحث، در کانون توجه قرار می‌گیرد. از این جمله است، ارتباط دادن مسائل فرهنگ ایرانی با ساختار ایلی، شیوه تولید آسیایی و نظام مالکیت و آبیاری در آن، که در آثار جامعه‌شناختی متعددی آمده است (اشرف، ۱۳۵۸ و کاتوزیان، ۱۳۸۱، ۱۳۶۸، ۱۳۷۷). در آثار دیگری، از برخی ویژگی‌های ساختارهای فرهنگی و اجتماعی ایرانی که مانع عقلانیت است، بحث شده است (زیباکلام، ۱۳۷۳). دیگرانی، ساخت جامعه‌شناختی ایرانی را از این منظر توصیف و تحلیل کرده‌اند که به فرهنگ نخبه‌کشی یا تمکین به واپس‌گرایی و فساد سوق می‌یابد (رضاقلی، ۱۳۷۷). آرامش دوستدار (۱۳۷۷) ساختار فرهنگی - اجتماعی ایران را در چرخش میان سترون‌ماندن و یا مخرب شدن توصیف می‌کند. سریع‌القلم از یک سو امر اقتصادی را مهم‌تر از امر سیاسی می‌یابد و برای نمونه تأکید می‌کند که الگوهای لیبرالیستی اخلاق سیاسی از مناسبات مرکانتلیستی و تجارت آزاد سرچشمه گرفته‌اند و از سوی دیگر از «فوق ساختارها»ی متفاوت در هر حوزه سخن می‌گوید که در اروپا و آمریکا؛ مسئولیت‌پذیری فردی و تفاوت‌پذیری را و در شرق دور تعهد جمعی را پدید می‌آورد (سریع‌القلم، ۱۳۸۶).

همچنین از این دست اسناد درونی آثاری است که برای نمونه ساختار اسلام تاریخی را متفاوت با ساختار مسیحیت تاریخی یافته‌اند به گونه‌ای که در یکی، دین و دنیا، و دین و دولت در هم آمیخته است و در دیگری، زمینه بیشتری برای تفکیک آن‌ها وجود داشته است. گاهی ریشه‌های آن‌چه عقب‌ماندگی، خشونت و استبدادگرایی در برخی جوامع گفته می‌شود، در همین راستا، توضیح داده شده است. (لوئیس، ۱۹۹۹، ۲۰۰۴).

اما آیا می‌توان فرهنگ یک جامعه را بدون در نظر گرفتن عوامل محیطی که آن را فراگرفته و تنها با ارجاع به عوامل درونی بررسی کرد؟ برای همین است که محققانی مانند علمداری (۱۳۷۹) کوشیده‌اند مدل‌های تلفیقی تری را برای بررسی فراهم آورند. نظریه تحلیل نهادی^۱ از جمله مدل‌هایی است که کمابیش تلفیقی است و در مقایسه با صرفاً اسناد درونی یا بیرونی با کل‌نگری بیشتری بحث می‌کند. این مدل، با اقتباس از تیلی (۱۹۸۹)، فرهنگ جامعه را با ارجاع به چگونگی سیر تکوین تاریخی نهادهای اقتصادی - اجتماعی و شیوه معیشتی مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. علمداری از این طریق، سطح مطالعات را ارتقا داده ولی نتوانسته است همه نهادها را در تحلیل خود منظور بکند و از همه مهم‌تر این است که مدل او از جامعیت و شمول کافی برخوردار نیست و در بنیاد آن، وضوح و تمایز تحلیلی لازم میان محیط با نهادها و آن دو با عاملان و آن سه با رویدادها وجود ندارد. (علمداری، ۱۳۷۹).

1. Institutional Analysis

مدلی مناسب برای تحلیل نیمرخ رفتار ایرانی

تأمل در مدل‌های اشاره شده، نشان می‌دهد که بررسی نیمرخ رفتار ایرانی فقط با اسناد بیرونی یا درونی، به صورت رضایت‌بخشی امکان‌پذیر نیست. به نظر می‌رسد که این کار به تفکر سیستمی و رویکرد کل‌گرا شامل درون و بیرون با هم، (جامعه و محیط آن) و با در نظر گرفتن تلفیقی از «ساختارها/ نهادها» از یک‌سو و «عاملیت انسانی» از سوی دیگر، و سرانجام نگاهی پویا و تاریخی به «وقایع» نیاز دارد و از این طریق بهتر می‌توانیم روحیات ایرانیان را توضیح بدهیم. بنابراین، الگو می‌تواند از چهار سطح تحلیل تشکیل بشود:

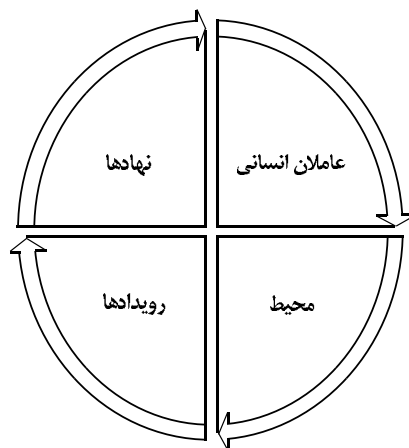
۱. نهادها و ساختارها

۲. عاملیت انسانی

۳. محیط منطقه‌ای و جهانی

۴. وقایع و رویدادها

یک سطح از عوامل مؤثر بر روحیات و خلق‌وخوی ما، نهادهای درونی جامعه است، نهادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی (برای نمونه مالکیت و ساختار قدرت)؛ سطح دوم عاملان انسانی و نقش و کنش آنهاست؛ به طوری که اگر نحوه بازی آنها از آنچه بود متفاوت می‌شد یا بشود، ما با سیر تکوینی دیگری از نهادها و ساختارها روبه‌رو بودیم و یا می‌شویم. سطح سوم «محیط» منطقه و جهان است که در دوره‌های تاریخی مختلفی بر دگرگونی‌های فرهنگی ایرانیان اثر گذاشته است، به طوری که اگر ما در یک محیط دیگر (برای نمونه در جغرافیای سیاسی متفاوتی از آنچه هستیم) قرار داشتیم و در آن محیط متفاوت بازی می‌کردیم، اساساً نهادهای درونی ما هم در مسیر دیگری شکل می‌گرفت، کما این‌که دگرگونی‌های امروزی محیط جهانی یا منطقه‌ای در کارکرد نهادها و رفتار و عمل نخبگان و عاملان انسانی این سرزمین تأثیر می‌نهد. سرانجام یک سطح چهارمی از تحلیل هم لازم است و آن وقایع و رویدادهای خاصی است که در رابطه ما و محیط اتفاق افتاده است، زیرا ممکن بود که همین جامعه با همین نهادها و عاملان و در همین محیط قرار داشت، ولی وقایع متفاوتی در آن روی می‌داد، در این صورت ممکن بود شکل‌گیری خلیقات ما نیز متفاوت از آنچه هست، می‌بود. (نمودار ۱).



نمودار شماره ۱. مدل تحلیل چهار سطحی برای بررسی نیمرخ رفتار ایرانی

در هیچ یک از پژوهش‌های گذشته که نویسنده سطور بررسی کرده است، نگاه جامعی به نهادها در میان نبوده است و بلکه بخشی از آن‌ها تحت تأثیر سنت مارکسی؛ به‌طور عمده بر نهاد و مناسبات تولید متمرکز شده‌اند. در حالی که خود مناسبات تولید نیز در شبکه درهم‌تنیده‌ای با سایر نهادها عمل می‌کند (جاناتان، ۲۰۰۰).

نهادها^۱ ساخت‌هایی متشکل از شکل‌ها یا شرایط پایدار شیوه‌های عمل هستند که از طریق آن‌ها هم‌کنشی‌هایی مهم و پردامنه مبتنی بر یک رشته ارزش‌ها و هنجارها و نمادهای مشترک در حول منافع و علایق صورت می‌گیرد؛ مانند نهاد خانواده، مالکیت، دولت، دین، و تعلیم و تربیت. هر نهاد، خود از زیرمجموعه‌هایی تشکیل می‌یابد. برای نمونه در حول نهاد خانواده؛ زیرمجموعه‌ای از ازدواج، خانه، محارم، وراثت و خویشاوندی به‌وجود می‌آید. همین‌طور در حول نهاد مالکیت؛ زیرمجموعه‌ای از جریان ثروت و اتحادیه‌های صنفی و... در حول نهاد دین، نوع ارتباط با امر قدسی و سازمان‌ها و انواع سلسله‌مراتب ناشی از آن. در حول نهاد دولت، نوع گردش قدرت، شیوه‌های حکومت و قوانین. در حول نهاد تعلیم و تربیت؛ نوع الگوی آموزشی اقتدارگرایانه یا آزادی‌خواهانه شکل می‌گیرد (گلد و کولب، ۱۳۸۴). به بیان دیگر؛ نهادها، شیوه‌های فکر و احساس و عمل کمابیش پایدار، تبلور یافته و ساخت‌مندی هستند که

1. institutions

جامعه را تشکیل می‌دهند و وجوه الزام‌آوری را برای افراد ایجاد می‌کنند. گوریچ «شیء‌واره» تلقی کردن نهاد را مورد انتقاد قرار داده است. نهادها در واقع بازتابی از حوزه‌های نمادین هستند و از نظام‌های هنجاری و ارزشی شکل می‌گیرند و تابعی از دگرگونی‌های آن‌ها هستند (بودن و بوریکو، ۱۳۸۵).

بنابراین برمبنای مدل تحلیل چهار سطحی پیشنهاد شده در این مقاله، برای بررسی نیمرخ رفتار ایرانی نخست از سطح تحلیل نهادها، آغاز می‌کنیم و به شبکه‌ای از نهادها توجه می‌کنیم. برای نمونه: ۱. باید ببینیم که شیوه‌های تأمین معاش، مناسبات تولید و کم‌وکیف مبادلات چگونه است؛ برای نمونه آیا ایلی است یا رمه‌گردانی و گله‌داری محض؟ یا سهم بری دهقانی؟ یا بازرگانی یا صنعتی و یا اقتصاد دانش است؟ وقتی مردم زندگی‌شان با اقتصاد دانش بگذرد، یک‌جور فکر و رفتار می‌کنند، و فرهنگ و جامعه‌شان یک‌جور شکل می‌گیرد و هنگامی که زندگی‌شان با اقتصاد صنعتی می‌گذرد، یا با اقتصاد بازرگانی و به طریق اولی با اقتصاد دهقانی و ایلیاتی می‌گذرد یک‌جور دیگر. ۲. روابط کار، چگونه است؟ آیا ساده است؟ و همهٔ کارها راهمه می‌توانند انجام دهند؟ یا پیچیده است و تقسیم کار صورت می‌گیرد و امور تخصصی است و تقسیم کار اجتماعی، تمایز و افتراق یافتگی و... پدید می‌آید. ۳. آیا مالکیت فردی نیرومندی هست؟ یا مالکیت جمعی و مشاع غالب است؟ ۴. امنیت وجود دارد یا ندارد؟ کم است؟ زیاد است؟ ۵. ساخت قدرت چگونه است؟ دست‌به‌دست شدن قدرت چگونه است؟ یک جا اگر قدرت بخواهد اصلاح شود باید براندازی بشود و همه چیز به هم بخورد و در جای دیگر، قدرت با هزینه‌های محدودی جابه‌جا می‌شود. ۶. الگوی زیست، کوچ‌نشینی است؟ روستائیشینی است؟ شهرنشینی است؟ جهانی است؟ ۷. ارتباطات، راه‌ها و جابه‌جایی‌ها چگونه است؟ ۸. زیستگاه، و آب، هوا، منابع از چه قرار است؟ ۹. وضع جنگ و صلح چگونه است؛ آیا جامعه‌ای غالباً درگیر جنگ است؟ تحولات میان افراد و گروه‌ها، عمدتاً به شکل غارتی است یا رقابتی؟ واگرایی وجود دارد یا هم‌گرایی؟ ۱۰. ثروت، سلامت، زندگی، بیماری و مرگ و میر چگونه است؟ ۱۱. تعلیم و تربیت چگونه نهادمند شده است. فراستخواه (۱۳۸۶) با اقتباس از رهیافت نونهادگرایی، چارچوبی نظری - تحلیلی برای بررسی خلیات ایرانی با امعان نظر به شبکه‌ای از نهادها، به کار برده است.

سطح دوم تحلیل؛ عاملان انسانی و نحوهٔ رفتار و کنشگری آن‌هاست که لازم است پایه‌پای تحلیل ساختارها مورد بررسی قرار بگیرد. برای نمونه «کشمکش نخبگان» در ایران به عنوان یک رویهٔ غالب در رفتار عاملان انسانی و آثار آن در خلیات مردم، تأثیر می‌نهد. مطالعهٔ تاریخی نشان می‌دهد که تعارض نخبگان در ایران، اشکال مخرب و نهادینه‌تری داشته است. مشکل

اصلی از آن‌جا شروع می‌شد که مردم غالباً در ضعف اقتصادی به سر می‌بردند و در انفعال سیاسی قرار داشتند و توده بی‌شکل بودند. در نتیجه، معارضه گروه‌ها با همدیگر در یک ساخت پدرسالار شدت پیدا می‌کرد و آن چیزی که بیشتر اتفاق می‌افتاد جابه‌جاشدن قدرت و دست‌به‌دست شدن آن بود و آن چیزی که تعیین‌کننده بود تسلط و تفوق و غلبه و به تعبیر ابن‌خلدون «عصبیت» بود (الحق لمن غلب) و این آثار بسیار نامطلوبی بر روحیات عمومی می‌گذاشت. در درون گروه‌ها، تعصب مطلق، و میان گروه‌ها، فقدان توافق به صورت فاحش نهادمند شده است و «عادت‌واره» گفت‌وگو بسیار ضعیف بود. اولین کاری که ما معمولاً موقع اختلاف‌ها انجام می‌دهیم، قهرکردن با همدیگر، قهر گروه‌ها با هم و قهر میان آن‌ها و دولت بوده است. بسیاری وقت‌ها شاهد تمسک به این قاعده بودیم که دشمن دشمن من، دوست من است؛ یعنی دوستی‌ها کمتر صمیمانه بوده است و بیشتر براساس دشمنی با دشمنان مشترک شکل می‌گرفت و در نتیجه، از پشت خنجرزدن و فرصت‌طلبی رواج می‌یافت و حاصلش، بی‌اعتمادی به دیگران بود. از همین رو، سرمایه اجتماعی^۱ ما بسیار پایین است؛ اعتماد^۲، بسیار پایین است: بی‌اعتمادی همه به همه، بدبینی همه به همه، ترس از دسیسه و دسیسه‌چینی، پنهان‌کاری، غیبت و... (فرستخواه، ۱۳۸۶).

توجه به تأثیر رویدادها، سطح سوم تحلیل نیم‌رخ رفتاری ایرانی است. هرچند، رویدادها به‌نوبه خود تحت تأثیر نهادها، ساختارها یا عاملیت انسانی بود، اما خصیصه تصادفی بودن آن‌ها کافی است که علاوه بر بقیه سطوح، به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار بگیرد. در واقع ما علاوه بر ضعف‌های متراکم نهادی، ساختاری و ضعف در عاملیت انسانی، به‌طور مزید بر علت، بدشانسی‌ها و بدبختی‌های پی‌درپی و زیادی هم داشتیم که از برخی حوادث و رویدادها ناشی می‌شد. تاریخ ما پر حادثه بوده است؛ این جزو متواترات تاریخ ماست؛ حوادث و رویدادها به‌نوبه خود محیط نهادی و وضعیت ساختاری ما را پیچیده‌تر از آن‌چه بود، می‌ساخت و شرایط را برای بازی عوامل انسانی پیچیده‌تر می‌کرد. از این رهگذر بود که تاریخ ما، به‌طرز محسوسی، تاریخ ناامنی و بی‌نظمی و ناپایداری و بی‌قاعدگی می‌شد و آثار ساختاری و انسانی و نهادینه‌ای به‌مراتب آشفته‌تری، برجای می‌گذاشت. برحسب یک شمارش حدود ۱۲۰۰ جنگ با مقیاس بزرگ و هزاران جنگ - منطقه‌ای و محلی - در تاریخ ایران رخ داده است. ما بر سر راه اقوام و حکومت‌ها و در معرض هجوم و تجاوز، و درگیر با فقدان امنیت بوده‌ایم. الگوی زیست ما به‌دلیل پر حادثه بودن شرایط زیست، غالباً، انسان کوچنده^۳ بود (پیران، ۱۳۸۵).

جان فوران در کتاب مقاومت شکننده توضیح می‌دهد که در دوره قاجار، فقط در ۴۱ سال اول

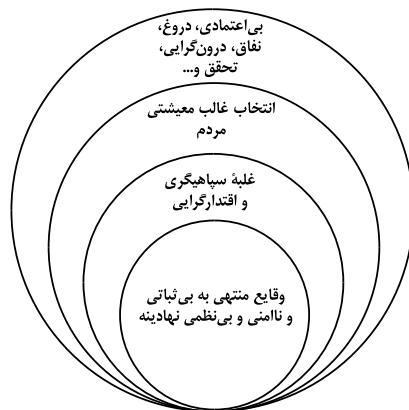
1. Social Capital
2. Trust
3. Trans-Human

سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۲۷-۱۲۶۷)، حدود ۱۶۹ شورش و ناآرامی به‌وقوع پیوسته است (فوران، ۱۳۷۷، ۲۳۸). در مشروطه از ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۱ (۱۲۸۰ تا ۱۳۰۰ شمسی) بیش از ۵۰ بار تغییر در دولت رخ می‌دهد. در شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به‌طور میانگین ۱۹ دولت جابه‌جا می‌شود، که به‌طور میانگین، هر دولتی فقط اندکی بیش از نیم سال (۲۲۵ روز) فرصت برای تدبیر اجرایی کشور در اختیار داشت، و در این ۱۲ سال ۵ مجلس در میان بود (فراستخواه، ۱۳۷۹).

در ایران از ماد تا ساسانیان، و از طاهریان تا پهلوی، با این‌که نوع نظام سیاسی در ایران سلطنتی و مادام‌العمری بود و حتی گاهی از شکم مادر برایشان تاج‌گذاری می‌شد، متوسط دورهٔ حکومت هر یک از حکمرانان در قبل از اسلام ۱۴ تا ۶۸ سال و در بعد از اسلام ۱۱ تا ۳۱ سال بود، که حاکی از ناپایداری مزمن و نهادینه بوده است. ناپایداری در تاریخ پس از اسلام بیشتر شده است. به‌طور تقریب در نیمی از سلسله‌های حکمرانی در دورهٔ اسلامی، میانگین مدت دوام هر حکمران کمتر از ۱۰ سال بوده است. (کمابیش معادل با زمان ریاست جمهوری بسیاری از دولت‌های غیرسلطنتی و دموکراتیک امروزی که اصل در آن‌ها گردش قدرت و انتخابات دوره‌ای است). از این شواهد، این استنباط را می‌توان کرد که در ایران، رویدادها به روندها انجامیده‌اند و میل به ناپایداری و ناامنی، به‌صورت امری نهادمند درآمده است و در شکل شدید و عمیقی متفاوت با بسیاری از جوامع دیگر، بر فرهنگ و رفتار و خلق و خوی ایرانی سایه انداخته است. بدین ترتیب، مدل ارائه‌شده، رفتار ایرانی را به‌صورت چند عاملی مورد تحلیل قرار می‌دهد. برای نمونه نمی‌توان تمام بدبختی‌ها را به نهادها و مناسبات اقتصادی نسبت داد و آن‌ها را نیز به حساب چیزی تحت‌عنوان تولید آسیایی گذاشت یا منطقی نیست که تنها به ساختارها توجه کرد و عاملان انسانی را نادیده گرفت یا درست نیست که جامعهٔ ایران را در خلأ و بدون توجه به محیط و موقعیت جغرافیایی و غیر آن تحلیل کرد. گذشته از این، الگوی ارائه‌شده مبتنی بر رابطهٔ خطی نیز نیست، چرخه‌ای معیوب از محیط، حوادث، نهادها و عاملیت‌ها، به‌صورت درهم‌تنیده، شرایط بغرنجی پدید می‌آورد که در آن رفتارهای خاصی مانند دروغ، تملق، چندانگنی، زرنگی، پنهان‌کاری، بی‌اعتمادی و مانند آن در میان طیف‌های قابل توجهی از جامعه شیوع پیدا بکند.

نمونه‌ای از آن‌چه گفته شد در یک سطح سیاسی ذکر می‌شود. چرخهٔ معیوب حوادث، ناامنی، ناپایداری، چه بسا سبب غلبهٔ روحیه سپاهیگری در ایران می‌شده است، نظامیان ابتکار عمل را به‌دست می‌گرفتند، اقتدارگرایی زمینه پیدا می‌کرد، و از این رهگذر انتخاب‌های معیشتی مردمان شروع می‌شد؛ مردم انتخاب می‌کنند که چه‌جور زندگی بکنند تا باقی بمانند؛ همان مردمی که در اسطوره‌ها و در متون دین و باورهایشان، راست‌گویی، مهم‌ترین ارزش انسانی است

و دروغ‌گویی را بدترین رذیلت می‌دانند، به صورت انتخاب معیشتی اجتناب‌ناپذیر، دروغ می‌گویند (نمودار ۲).



نمودار شماره ۲. ریشه‌یابی خلیقات در ناپایداری مزمن و نهادینه در تاریخ ایران

دروغ‌گویی‌های شایع در این سرزمین، هرچند دلیل اخلاقی موجهی نداشته است ولی علل اجتماعی و تاریخی نیرومندی داشته است. با این‌که دروغ از نظر اخلاقی، برای همه ایرانیان قابل توجیه نبوده و نیست، ولی بسیاری از آن‌ها می‌دانند که بسیاری از آن‌ها دروغ می‌گویند! و از این جاست که بی‌اعتمادی به وجود می‌آید. در یک چنین زندگی، دروغ برای باقی ماندن، نفاق، دروغ‌گرایی و تملق شکل می‌گیرد. نمونه مغول را در نظر بگیرید؛ در یک چنین وضعیتی، و با بدبختی‌هایی که از حمله مغول ناشی می‌شود، به‌علاوه استبداد، بی‌عدالتی و نابرابری‌های فاحش، آیا واقعاً واکنشی جز دروغ‌گرایی منفعلانه انتظار می‌رفت؟ حداقل در قشرهای وسیعی از مردم و برای توده‌های ضعیف و رنج‌دیده، خانقاه و کشف و کرامت‌ها، محملی برای تسلی‌الآلام انسانی‌شان می‌شد و اقطاب و مرشدان موقعیت پیدا می‌کردند و تسلی‌گاه عاطفی مردم می‌شدند. اقتدارگرایی صفویه نیز از دل این وضع شکل گرفت.

بحث و نتیجه‌گیری

اگر از مدل‌های ساده‌سازانه‌تری بگذریم که رفتار ایرانی را بیشتر با ارجاع یک‌سویه به یک طرف از عوامل بیرونی یا درونی (الگوی اسناد بیرونی یا درونی) توضیح می‌دهند و مبنای موجهی ندارند، شاید بتوان گفت که مدل تحلیل تاریخی-نهادی، نسبت به دیگر الگوها از

ظرفیت‌های توضیحی بیشتری برای تحلیل رفتار ایرانی برخوردار است.

در این میان به نظر می‌رسد «نونهادگرایی» از جمله جدیدترین رهیافت‌هایی باشد که بتوان با استناد به آن، نیمرخ رفتار ایرانی را بررسی کرد. ولی روایت‌های پیش‌یافتاده از این رهیافت، ما را از نگاه چندعاملی و ناخطی باز می‌دارد. بنابراین تنها، «روایت موسّع» و «صورت‌بندی مجدد و اصلاح‌شده‌ای» از نونهادگرایی، آن‌هم در پرتو نظریه‌های متأخر سیستم‌هاست که می‌تواند ما را در جهت مدلی پیچیده و چهار سطحی پیش ببرد. مدل پیشنهادی در این مقاله از این طریق به دست آمده است.

چراکه از یک‌سو، نهادها و ساختارها (سطح ۱) براساس تفکر سیستمی، نه در خلأ بلکه در یک محیط و موقعیت خاص (سطح ۳) و نیز متأثر از وقایع و رویدادها (سطح ۴) دیده می‌شوند. سیستم نهادی، آغشته به محیط و زمینه^۱ است و فرایندهای آن به شیوه‌ای در نسبت با محیط و زمینه‌ها و رخدادها جریان می‌یابد (ایکاف، ۱۳۷۵) از سوی دیگر بر مبنای رهیافت‌های متأخر جامعه‌شناسی، ساختارها و سیستم‌ها (سطح ۱) را باید پایه‌های عاملان انسانی (سطح ۲) مورد بررسی قرار داد. ساختارگرایی^۲ پایه‌ای نظری بود که در مقابل فلسفه‌های اراده‌گرایانه و اصالت فاعل‌شناسا (سوژه‌های فردی معنابخش)، به اهمیت ساختارهایی فراسوی کنشگران تأکید می‌کند. براساس فلسفه ساختارگرایی که کلود لوی-استروس نماینده برجسته مردم‌شناسی آن بوده است، امور ساختاری، بر امور ارادی سیطره دارد. به عبارت دیگر امور تاریخی تکوینی بر معانی و مفاهیم و رفتارها و غایات انسانی غلبه دارند (احمدی، ۱۳۸۰؛ رشیدیان، ۱۳۸۱).

اما بعدها نظریه‌هایی توسعه یافت که در آن‌ها هم ساختارگرایی و هم رویکرد سیستمی، با مفهوم کنش و عاملیت انسانی، گرد آمد و دوباره توضیح داده شده است. برای نمونه چامسکی بر عامل کنش و پیازه بر عامل شناخت و یادگیری تأکید کرده‌اند (نیومامر، ۱۳۷۸)، الیس (۱۹۹۲)، در بررسی انتقادی پارسونز، سیستم را شبکه‌ای از تعاملات نقش‌ها دانست. بورک (۲۰۰۵: ۴۷) از مفهوم نقش نیز فراتر رفت و به عملکردهای نوپدید عاملان توجه کرد و دوگانه نقش/عملکرد را مورد بررسی قرار داد. نقش، رفتاری است که براساس الگوها و هنجارهای مستقر و پیشین، از عاملان اجتماعی انتظار می‌رود ولی عملکردهای نوپدید، از روحیه کنشگری عاملان سرمی‌زند و با خود الگوهای تازه‌ای را به میان می‌آورد.

از این رهگذر، رهیافت تلفیقی «عاملیت و ساختار» در جامعه‌شناسی و به صورت تئوری‌های

1. Invention-full and contextual

2. Structuralism

مختلفی ارائه شد؛ از جمله، بنا بر نظریه «ساختار شدن»^۱ گیدنز، نظم‌ها و ساختارها، مجموعه‌ای از عملکردهای نوپدید و تکرارشونده‌ای هستند که از نخبگان و رهبران و متفکران سر می‌زند (بریانت و جری، ۱۹۹۱). همچنین در نظریه تکوین شکل «مارگارت آرچر»، عاملان در تغییرها و دگرگونی‌های جدید مؤثرند و در نظریه کنش «بوردیو» نیز، فاعلان انسانی هرچند مسبوق به زمینه‌ها هستند ولی متقابلاً در تحول آن‌ها نیز تأثیر می‌گذارند (ریتزر، ۱۳۷۹: ۵۹۶-۶۲۳).

آلن تورن در کتاب بازگشت بازیگر توضیح می‌دهد که عوامل ساختاری، زمینه‌ای و تاریخی (در بحث ما سطوح ۱ و ۳ و ۴) هرچند قلمرو انتخاب عاملان فردی و گروهی (سطح ۲) را پیچیده می‌کنند، ولی آن‌ها را حذف نمی‌کنند. ساختارها و زمینه‌ها همان‌طور که خاصیت محدودکنندگی^۲ دارند، خاصیت توانمندساز^۳ نیز دارند. (بورک، ۱۴۰: ۲۰۰۵-۱۳۶). ردی (۲۰۰۳) معتقد است که کنشگران فردی و گروهی با طرح‌های بازی^۴ و سناریوهای خود، میان موقعیت‌های خاص^۵ با پروژه‌های خاص^۶، پل می‌زنند.

بدین ترتیب براساس مدل چهار سطحی پیشنهادی، شاید بهتر بتوان به بررسی بیشتر نیمرخ رفتار ایرانی پرداخت. این مدل از رهیافت نونهادگرایی مستفاد شده است. مهم‌ترین کلیدواژه رهیافت نونهادگرایی؛ «وابستگی به مسیر»^۷ است. در مدل اصلاح‌شده و بسط‌یافته این تحقیق، وابستگی به مسیر، دوباره تعریف می‌شود و براساس آن، باورهای مردمان و روحمیات و خلقیات آن‌ها ریشه در سرگذشت نهادهای جامعه آن‌ها در محیط خاص، و با رویدادهای تاریخی خاص دارد. براساس این مدل، مفهوم «وابستگی به مسیر» لزوماً به معنای بی‌توجهی به دگرگونی از طریق عاملیت انسانی نیست، زیرا خود دگرگونی‌ها نیز بسترهای نهادی دارد. در مفصل‌های حساس و بحرانی، دگرگونی‌هایی روی می‌دهد و تغییراتی وجود دارد، اما خود این تغییرات را نیز می‌شود از طریق تکوین تاریخی نهادها و دگرگونی آن‌ها و دگرگونی نهادها توضیح داد.

برخی از نویسندگان ایرانی، هر نوع توضیح رفتار مردمان با ارجاع به عوامل مؤثر تاریخی را به معنای جبرگرایی تلقی کرده‌اند (ایزدی، ۱۳۸۵)، در حالی که نه؛ می‌توان این عوامل را نادیده گرفت و نه؛ در نظر گرفتن آن‌ها لزوماً به معنای بی‌توجهی به نقش کنش عاملان انسانی است، بلکه ما در پرتو رویکرد تاریخی، به درک ژرف‌تری از عاملیت انسانی، در ورای اراده‌گرایی‌های رومانتیک نایل می‌آییم.

1. Structuration
3. Empowering
5. Particular situations
7. Path dependency

2. Constraining
4. Scripts
6. Particular projects

محیط نهادی با پس‌زمینه‌ای از سرگذشت نهادی و رویدادها، در شکل‌گیری چارچوب‌های انتخاب عقلانی تأثیر می‌گذارد. عمل به وظایف توسط مردمان، معمولاً با ارجاع به این چارچوب‌ها شکل می‌گیرد. انتخاب عقلانی^۱ چیست؟ سمت‌وسوی این انتخاب عقلانی را در یک چارچوب صورت‌بندی می‌کنیم که متأثر از نهاد، سرگذشت نهادی و محیط نهادی است. محیط نهادی، نفوذی از نوع «شناختی» دارد و سرآغاز سازه‌هاست (اسکات، ۲۰۰۱). باورها و الگوهای رفتاری و ترجیح‌های عاملان اجتماعی متأثر از نهاد، سرگذشت نهادی و محیط نهادی است (اکاسیو، ۱۹۹۷، تورنتون، ۲۰۰۲).

یک نمونه از این، رودریاستی است. چرا در یک محیط نهادی، رودریاستی شکل می‌گیرد؟ یا چرا سخن‌چینی و بدگویی پشت مردم صورت می‌پذیرد؟ چرا تعارف‌های دم‌دردی به وجود می‌آید؛ همان مردمی که تا شما چراغ راهنما می‌زنید که اطلاع بدهید می‌خواهم بیچم، نمی‌گذارند، و شما باید حتماً غافل‌گیرشان کنید تا بیچید، همین آدم‌ها دم در می‌ایستند و «بفرمایید، بفرمایید»ها آغاز می‌شود! این پارادوکس چیست؟ این، متأثر از محیط نهادی و سرگذشت نهادی است.

یکی از مفاهیم کلیدی دیگر در رهیافت نونهادگرایی، «منطق اقتضا»^۲ است. برمبنای مدل ارائه‌شده در این تحقیق، منطق اقتضا این است که رفتار مردمان را در هر جامعه، محیط نهادی و نوع نهادها در آن جامعه اقتضا می‌کند؛ آن‌ها غالباً بنا بر مقتضیات محیط نهادی رفتار می‌کنند و در خلیات و هنجارها و الگوهای رفتاری خویش، کم‌وبیش تحت تأثیر سرگذشت نهادی جامعه هستند. ولی کنشگران و واسطه‌های تغییر می‌توانند که چند و چون «منطق اقتضا» در یک جامعه را تا حد امکان متحول سازند و توسعه بدهند. برای نمونه، اقتضای محیط نهادی «ناامن و استبدادی»، چیزی جز بی‌اعتمادی و پنهان‌کاری نیست. در جامعه‌ای که نتوان راحت بود، نتوان خود را عیان و بیان ساخت، و نتوان اعتماد کرد، به طبع پنهان‌کاری و نبود شفافیت گسترش می‌یابد ولی اگر کوششی در جهت رفع موجبات ناامنی و استبداد صورت بگیرد، در واقع منطق اقتضا نیز دگرگون می‌شود و چندان موجبی برای بی‌اعتمادی اجتماعی و پنهان‌کاری نمی‌ماند. از طریق منطق اقتضا است که نظام‌های نمادین^۳، الگوهای شناختی^۴، شابلون‌های اخلاقی^۵، قالب‌های اخلاقی و... شکل می‌گیرد (هال و تیلور، ۱۹۹۶). این شابلون‌های اخلاقی ریشه در منطق اقتضا دارند و از نوع نهادها و محیط نهادی یک جامعه نشئت می‌گیرند. وضعیت نهادها در

1. Rational Choice
3. symbolic systems
5. Moral templates

2. Logic of Appropriateness
4. Cognitive scripts

یک جامعه اقتضا می‌کنند که افراد، دروغ زیاد (گاهی هم مصلحت‌آمیز) بگویند یا تملق پیشه کنند، شفاف نباشند، دورویی در پیش بگیرند، فسادپذیر باشند، و... اما اگر کنش‌هایی در جهت تغییر این مقتضیات نهادی و ساختاری به عمل بیاید، به همان نسبت نیز الگوهای رفتار مردم متحول می‌شود و آن‌ها نیازی به این کارها نمی‌بینند و زندگی روزمره خود را با حرف‌های راست و رفتارهای صریح نیز می‌توانند بگذرانند.

خلاصه آن‌که تجربه‌های زیسته مردمان در یک جامعه، در خلأ شکل نمی‌گیرد؛ تجربه‌های زیسته ما، در یک فرایند تاریخی و در یک محیط نهادی شکل می‌گیرد، و ما براساس این تجربه‌ها عمل می‌کنیم. این تجربه‌ها تحت محیط نهادی - تاریخی، سرچشمه الگوهای پنداری، کلامی و ارتباطی ما می‌شوند. با هر مقدار کنش انسانی، می‌توان محیط نهادی و پس‌زمینه‌های تجربه زیسته مردمان را دگرگون ساخت و به همان نسبت، الگوهای خلق و خویی متفاوتی را انتظار داشت.

از این نگاه، کنشگری عاملان انسانی و هر نوع طرح اقدام برای تغییر پایدار در الگوهای رفتاری و در خلق و خو و در روحيات، مستلزم تغییراتی در محیط نهادی و تاریخی است. تا محیط نهادی و تاریخی تحول پیدا نکند، تا نهادها تحول پیدا نکنند، تغییر پایداری در خلق و خوی ایرانیان قابل تصور نیست. رفتارها تحت تأثیر محیط نهادی هستند، مدل ارائه شده در این مقاله، مدل علی خطی نیست و خود رفتارها و کنش‌ها نیز می‌توانند در دگرگونی نهادها و در مسیر حوادث و یا نوع برخورد با حوادث و رویدادها، در یک مقیاس زمانی تأثیر بسنهند. در حال به تعبیر نیکلسون، اگر رفتارهای مطلوبی می‌خواهیم، باید در پی نهادها و محیط نهادی مطلوب باشیم (نیکلسون، ۱۹۹۷: ۲۹۰).

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۰)، ساختار و تأویل متن، تهران: نشر مرکز.
اشرف، احمد (۱۳۵۸)، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران*، تهران: زمینه.
اورشل، ارنست (۱۳۵۲)، *سفرنامه اورسل*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.
ایزدی، علی محمد (۱۳۸۵)، *چرا عقب مانده‌ایم؟ جامعه‌شناسی مردم ایران*، تهران: علم.
ایکاف، راسل لینکلن (۱۳۷۵)، *برنامه‌ریزی تعاملی، سهراب خلیلی شورینی*، تهران: نشر مرکز.
بازرگان، مهدی (۱۳۵۷)، *سازگاری ایرانی؛ فصل الحاقی روح ملت‌ها*، تهران: یاد.
بودن، ریمون و فرانسوا بوریکو (۱۳۸۵)، *فرهنگ جامعه‌شناسی انتقادی*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: فرهنگ معاصر.
پیران، پرویز (۱۳۸۵)، *هویت ملی جامعه ایران، در گفت‌وگو با نشریه چشم‌انداز ایران*، ش ۴۰ - ۴۱.
جمالزاده، محمدعلی (۱۳۴۵)، *خلقیات ما ایرانیان*، آلمان: انتشارات نوید.

- چلبی، مسعود (۱۳۸۱)، *بررسی تجربی نظام شخصیت در ایران*، تهران: مؤسسه پژوهشی فرهنگی، هنر و ارتباطات.
- دوستدار، آرامش (۱۳۷۷)، *درخشش‌های تیره*، چاپ دوم: پاریس.
- رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۸۱)، *از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم*، تهران: نشر نی.
- رضاقلی، علی (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی*، تهران: نشر نی.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۱)، *موانع رشد علمی ایران و راه‌حل‌های آن*، تهران: انتشار.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۹)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمهٔ محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۳)، *ما چگونه ما شدیم، ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران*، تهران: روزنه.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶)، *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سعیدی، فرخ (۱۳۸۴)، *راهنمای دانشمندان جوان ایرانی*، تهران: نخل دانش.
- علمداری، کاظم (۱۳۷۹)، *چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟*، تهران: گام نو.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۸۰)، *دو قرن چالش توسعه و دموکراسی در ایران*، اطلاعات سیاسی - اقتصادی. ش ۱۷۱ - ۱۷۲.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۷۹)، *تحولات نهادها و تأثیر آن بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی*، تهران: مؤسسهٔ پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۸۶)، «هم‌اندیشی در مورد روحیات و خلق‌وخوی ایرانیان»، سلسله بحث‌های ماهانهٔ بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، تهران: حسینیهٔ ارشاد. (این هم‌اندیشی در طول سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ ادامه داشته و در زمان تحریر مقاله حاضر بیستمین نشست آن برگزار شده است. برای گزارش مبسوط ۲۰ جلسه بنگرید به: http://www.bazargan.info/la_persian/hamayeshha.htm).
- فریر، رونالد (۱۳۸۴)، *برگزیده و شرح سفرنامهٔ شاردن*، ترجمهٔ حسن اسدی و حسین هژبریان، تهران: فرزانه روز.
- فشاهی، محمدرضا (۱۳۵۴)، *تحولات فکری و اجتماعی در ایران*، تهران: انتشارات گوتنبرگ.
- فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمهٔ احمد تدین، تهران: رسا.
- قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۷۱)، *در پیرامون خودمداری ایرانیان*، تهران: اختران.
- قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۸۶)، *کار و فراغت ایرانیان*، تهران: اختران.
- قانع‌راد، محمدامین (۱۳۷۹)، *فردگرایی ایرانی و توسعه‌نیافتگی*، اطلاعات سیاسی - اقتصادی. ش ۱۵۱ - ۱۵۲.
- کاتوزیان، محمدعلی (همايون) (۱۳۸۱)، *تضاد دولت و ملت، نظریهٔ تاریخ و سیاست در ایران*، تهران: نشر نی.
- کاتوزیان، محمدعلی (همايون) (۱۳۷۷)، *نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران؛ نفت و توسعهٔ اقتصادی*، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی (همايون) (۱۳۶۸)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمهٔ محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: پایپروس.
- گلد، جولیوس و ویلیام ل. کولب (۱۳۸۴)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، محمد زاهدی و گروه مترجمان، تهران: مازیار.

گوپینو، آرتور (۱۳۶۷)، سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، تهران: کتابسرا.
مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۵۳)، سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک یا بلای تعصب او، باقر مؤمنی، تهران: نشر اندیشه.
منصوری، رضا (۱۳۸۲)، توسعه علمی ایران، تهران: انتشارات اطلاعات.
میرفطروس، علی (۱۹۹۸)، درباره تاریخ اجتماعی ایران، فرهنگ، سیاست، انقلاب مشروطیت و روشنفکران ایران، آلمان.

نراقی، حسن (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی خودمانی (نقش ما در آئینه)، تهران: اختران.
نراقی، حسن (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی خودمانی (چرا درمانده‌ایم)، تهران: اختران.
نیومایر، فردریک (۱۳۷۸)، جنبه‌های سیاسی زبان‌شناسی، ترجمه اسماعیل فقیه، تهران: نشر نی.

- Alatas S.H., (1997), *The Myth of The Lazy Native: A Study of the Image of the Malays, Filipinos and Javanese from the 16th to the 20th Century and its Function the Ideology of Colonial Capitalism*, London: Cass.
- Barnard A. and J. Spencer (1996), *Encyclopedia of Social and Cultural Anthropology*, London: Routledge.
- Bryant C.G.A. and D. Jary (1991), *Giddens' Theory of Structuration: A Critical Appreciation*, London and New York.
- Burke Peter (2005), *History and Social Theory*, UK, polity.
- Elis D., (1992), *The Hobbesian Problem of Order Talcott Parsons; Critical Assessment*, Rotledge.
- Forsberg, A., (2006), *Definitions of Culture*, California: City College of San Francisco.
- Kuhnen, F., (1987), "An Introduction to Development Theories", *Peshawar: Development Studies*, Vol 8.
- Tilly C. (1989), *Big Structures, Large Processes, Huge Comparisons*, Russell Sage Foundation Publications.
- Zonis Marvin (1976), *The Political Elite of Iran*, Princeton University Press.
- Sciolinio, E., (2000), *Persian Mirrors, The Elusive Face of Iran*, The Free Press.
- Niklasson, Lars (1998), "A Cultural Revolution in the Universities: The Possible Uses of Rational Choice Models", *Evaluation*, Vol. 4, No. 3, 278-293.
- Said, E., (1994), *Culture and Imperialism*, New York: vintage.
- Said, E., (1978), *Orientalism*, New York: Pantheon books.
- Lewis, B., (1990), "The Roots of Muslim Rage", *The Atlantic Monthly*, N266 pp. 47-54.
- Lewis, (2004), *The Crisis of Islam: Holy War and Unholy Terror*, Random House Trade Paperbacks.
- Dimaggio, Paul J. and Walter W. Powell (1983), "The Iron Cage Revisited: Institutional Isomorphism and Collective Rationality in Organizational Fields", *American*

- Sociological Review* 48: 147-160.
- Dimaggio, Paul J. and Walter W. Powell (1991), "Introduction", pp. 1-38 in *The New Institutionalism in Organizational Analysis*, edited by Walter W. Powell and Paul J. DiMaggio, Chicago: University of Chicago Press.
- Hall, Peter A. and Rosemary C.R. Taylor (1996), "Political Science and the Three New Institutionalisms", *Political Studies* 44 (5), 936-957.
- Jonathan Joseph (2000), "The Structure of the Social", *Philosophy of the Social Sciences*, Vol. 30, No. 4, 508-527, SAGE Publications.
- Jutting, Johannes (2003), *Institutions and Development: A Critical Review*. OECD: Technical Press.
- North, Douglass Cecil (1990), *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*, Cambridge University Press.
- North, Douglass Cecil (1996), *Empirical Studies in Institutional Change*, Cambridge University Press.
- (2005), *Understanding the Process of Economic Change*, Princeton University Press.
- Ocasio W., (1997), "Towards an Attention-Based View of the Firm", *Strategic Management Journal*, 18: 187-206.
- Reddy W.K., (2003), *The Navigation of Feeling: A Framework For a History of Emotions*, Cambridge.
- Scott, Richard W., (2001), *Institutions and Organizations*, 2nd ed. Thousand Oaks: Sage Publications.
- Shirly, Mary, M., (2003), "What does new institutional economics tell us about development?" Working paper presented at annual meetings of ISNIE, Hangray, September 2003.
- Thornton, P.H., (2002), "The Rise of the Corporation in a Craft Industry: Conflict and Conformity in Institutional Logics", *Academy of Management Journal*, 45: 81-101.

مقصود فراستخواه، عضو هیئت علمی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی است.
maghsoodf@gmail.com

ایران جامعه‌گژ مدرن

حمیدرضا جلائی پور

(تاریخ دریافت ۸۷/۱۵، تاریخ پذیرش ۸۹/۷/۲۱)

چکیده: برای جامعه‌شناسان و علاقه‌مندان مطالعه جامعه ایران، آگاهی از سنخ‌هایی که جامعه را معرفی می‌کنند ضروری است. از این رو پرسش اصلی این مقاله این است که با توجه به ویژگی‌های کنونی جامعه ایران، این جامعه را زیر عنوان چه سنخ نظری می‌توان معرفی کرد. این مطالعه برای مشخص کردن ویژگی‌های اصلی و کنونی جامعه ایران از روش مصاحبه عمیق با صاحب‌نظران استفاده کرده و برای نقد سنخ‌های نظری موجود و دفاع از سنخ نظری پیشنهادی از روش کتابخانه‌ای سود جسته است. براساس این تحقیق نارسایی سنخ‌های رایج کنونی (مانند سنخ‌های جامعه در حال توسعه، جامعه توده‌ای، جامعه نفتی و...) نشان داده شده و از سنخ «جامعه گژ مدرن» برای معرفی جامعه ایران دفاع می‌شود. همچنین براساس یافته‌های این تحقیق در عین حال که روشن می‌شود چرا جامعه ایران مدرن است و دیگر جامعه‌ای سنتی و یا عقب‌افتاده نیست، با چهار دسته از بدقوارگی‌های آن آشنا می‌شویم. براساس سنخ نظری معرفی شده توانایی‌های جامعه ایران روشن می‌شود و در عین حال ابعاد نامتناسب (و معضلات) آن در قالب واژه‌های پیچیده و مبهم گم نمی‌شود و آگاهی مناسبی برای علاقه‌مندان به اصلاح جامعه (چه در حوزه حکومتی و در حوزه غیرحکومتی) فراهم می‌کند.

مفاهیم کلیدی: جامعه در حال توسعه؛ جامعه توده‌ای؛ جامعه نفتی؛ جامعه نیمه پیرامونی؛ جامعه گژ مدرن.

مقدمه

دانشوران و پژوهشگران علوم اجتماعی برای توصیف و تبیین مسائل جامعه به‌طور ضمنی یا آشکار برداشتی کلان و کلی از جامعه ایران و وضعیت و ویژگی‌های بارز آن دارند و برای نامیدن آن جامعه از برجستگی کلی بهره می‌برند.^۱ برای نمونه معمولاً کشورهای غربی جوامع «صنعتی» یا «پسا صنعتی» خوانده می‌شوند و برای توصیف جامعه ایران گاه از تعبیر «جامعه درحال توسعه» استفاده می‌شود. استفاده از هر یک از این سنخ‌ها، پژوهشگر و تحلیل‌گر اجتماعی را در حین مطالعه مسائل و تغییرات جامعه، به سمت روندها، ویژگی‌ها و متغیرهای خاصی هدایت می‌کند.

۱. طرح مسئله

مسئله اصلی تحقیق حاضر این است: برای معرفی جامعه ایران از چه سنخ نظری‌ای می‌توان استفاده کرد؟ این مقاله برای بررسی این پرسش پراهمیت جامعه‌شناختی - سنخ کلان نظری در مورد جامعه ایران - دو هدف را دنبال می‌کند. اول آنکه نشان دهد تیپ‌ها یا سنخ‌هایی^۲ که برای توضیح جامعه کنونی ایران در سطح کلان به کار می‌رود مفاهیمی دربرگیرنده و راهگشا نیستند. و دوم آنکه سنخ «جامعه کژمدرن»^۳ را برای توضیح جامعه ایران معرفی کند، مفهومی که دربرگیرنده‌تر و راهگشاتر است.

۲. چارچوب نظری

این مقاله به جامعه ایران نگاه سنخی یا تیپیک - به معنای ماکس وبری آن - دارد. از آن‌جا که مباحث نظری در جامعه‌شناسی جریان‌ی پویا و درعین حال مبهم و مناقشه‌انگیز است، لازم است جایگاه نگاه مزبور در این فضای مناقشه‌انگیز روشن شود. از یک منظر می‌توان مباحث نظری در جریان اصلی رشته جامعه‌شناسی را در سه خوشه (که البته به هم مرتبط و تا حدودی درهم تنیده‌اند) جای داد. خوشه اول شامل آن دسته از مباحث نظری است که قصد دارند «پرسش‌ها و

۱. در این مقاله صرفاً به سنخ‌هایی که به‌طور کلی جامعه ایران را توصیف می‌کنند می‌پردازیم. درباره ابعاد خاص جامعه ایران از تعابیر متعددی تاکنون استفاده شده است که به‌علت جزئی بودن آن‌ها و ناظر بودنشان به یکی از ویژگی‌های خاص جامعه ایران در این مقاله مورد بررسی قرار نمی‌گیرند.

2. Ideal type

۳. نگارنده برای ترجمه این تعبیر به زبان انگلیسی، معادل 'malformed modern society' را پیشنهاد می‌کند.

مسائل خاص جامعه» را علت‌یابی کنند. برای نمونه به این پرسش‌ها دربارهٔ جامعهٔ ایران توجه کنید: چرا در سال ۵۷ انقلاب اسلامی رخ داد؟ چرا در دههٔ ۸۰ جامعه مستعد ظهور جنبش‌هایی (مثل جنبش زنان، دانشجویان، اقوام و کارگری) شده است؟ چرا آمارهای مربوط به آسیب‌های اجتماعی (از جمله اعتیاد) در جامعه با رشد فزاینده روبه‌رو شده است؟ چرا جامعه با بحران اخلاقی، بی‌اعتمادی و بی‌مسئولیتی روبه‌رو شده است؟ و ده‌ها پرسش دیگر. در خوشهٔ اول نظریه‌هایی وجود دارد که ما را در تبیین مسائل مزبور کمک می‌کند. این نظریه‌ها به تعبیری شامل نظریه‌های با برد متوسط در دیدگاه مرتون می‌شوند که در حوزه‌های جامعه‌شناسی (مانند جامعه‌شناسی سیاسی، خانواده، اقتصاد، دین، انحرافات و...) تولید می‌شوند (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸: ۲۱؛ ترنر، ۱۳۸۲: ۸۶-۱۰۶؛ گروتز، ۱۳۷۸: ۶۴-۶۸) و (Merton, 1967: 39-72).^۱ این نظریه‌ها انتزاعی محض نیستند بلکه می‌توانند در برابر مطالعات تجربی نقض شوند و جای خود را به نظریه‌های دیگری بدهند. دیدگاه نظری این مقاله به جامعهٔ ایران براساس نظریه‌های خوشهٔ اول یا نظریه‌های مرتونی تنظیم نشده است.

خوشهٔ دوم نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی است. اگرچه نظریه‌های کلان و نظریه‌های با برد متوسط با یکدیگر همپوشانی دارند و مرز دقیق و روشنی میان آن‌ها نمی‌توان رسم کرد، اما به‌طور کلی می‌توان گفت که نظریه‌های کلان به یک مسئلهٔ خاص پاسخ نمی‌دهند، بلکه بیشتر به ریشه‌ها و عوامل بنیادی دگرگونی جوامع پیشاصنعتی به جوامع صنعتی و دگرگونی جوامع صنعتی به جوامع پسا صنعتی می‌پردازند. نظریه‌های جامعهٔ سرمایه‌داری کارل مارکس، جامعهٔ ارگانیک امیل دورکیم، جامعهٔ مدرن پارسونز، جامعهٔ بازتابی آنتونی گیدنز، جامعهٔ شبکه‌ای امانوئل کاستلز از نمونه‌های کلاسیک و متأخر نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی است (دورکیم، ۱۳۸۱؛ کاستلز، ۱۳۸۰) و (Parsons, 1952; Giddens, 2002). ماکس وبر نیز در پژوهش‌های تاریخی اش سعی داشت با مقایسهٔ جوامع غربی با جوامع غیرغربی به مؤثرترین ریشه‌ها و علل پیدایش جوامع صنعتی بپردازد (وبر، ۱۳۷۱). با این‌همه، همهٔ نظریه‌های کلان به ریشه‌ها و عوامل ظهور جوامع نمی‌پردازند، بلکه در جریان تداوم جوامع جدید، این نظریه‌ها به روندها و ویژگی‌های برجستهٔ این جوامع نیز می‌پردازند. ماکس وبر برای هدف اخیر از سنخ‌های نظری - تجربی (یا از تایپ ایده‌آل‌ها) استفاده می‌کند، دیدگاه نظری این مقاله به این نوع سنخ‌پردازی‌ها نزدیک است.

۱. از نظر مرتون در جامعه‌شناسی نظریه‌هایی همچون: گروه‌های مرجع، تحرک اجتماعی، تضاد نقش‌ها، شکل‌گیری هنجارهای اجتماعی، محرومیت نسبی [و...] درست مانند نظریهٔ قیمت‌ها در علم اقتصاد یا نظریهٔ میکروبی بیماری‌ها در زیست‌شناسی، کارایی ندارد (Merton, R.K, 1957).

اما نگاه تیپیک و سنخی فوق به چه معنا است؟ در این نگاه جامعه‌شناس می‌کوشد از جامعه ایران یک تیپ یا به زبان تخصصی یک سنخ آرمانی تک ارائه دهد. سنخ آرمانی وبری در این جا سنخ مثالی و آرمانی فلسفی افلاطونی نیست که نمونه واقعی و حقیقی آن در روی زمین پیدا نشود. می‌دانیم برای یافتن سنخ افلاطونی نیازمند فلاسفه هستیم که بتوانند از طریق سفر ذهنی به عالم مُثُل ما را از نوع آرمانی و حقیقی جامعه آگاه کند. در این مقاله سنخ آرمانی یک مفهوم انتزاعی محض و آسمانی نیست و ویژگی‌های اصلی این مفهوم از طریق مشاهده جامعه موجود ایران اقتباس شده است. سنخ یا تیپ، که یک مفهوم ذهنی - تجربی است، به ما کمک می‌کند که جامعه ایران را (همچون هر پدیده پیچیده و هزار لا) مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم. باید توجه داشت حتی اغلب مردم در زندگی روزمره خود از «تیپ» استفاده می‌کنند.^۱ جامعه‌شناسی هم می‌خواهد بداند جامعه مورد نظرش چه «تیپی» و سنخی است؟ آیا تیپ سنتی است یا صنعتی، جهان سوم یا تیپ دیگری است. فرق جامعه‌شناسی در تیپ‌سازی و تیپ‌خوانی با مردم عادی این است که او سعی می‌کند آگاهانه تیپ‌ها و سنخ‌های مورد نظرش را بسازد و به کار ببرد. البته سنخ‌سازی ارائه یک نگاه قطعی و مسلم درباره جامعه نیست بلکه چارچوبی مفهومی و اکتشافی است که حوزه مورد بررسی را (در این جا جامعه ایران را) سامان می‌دهد و وجوه مورد مناقشه را

۱. برای آشنایی با رواج کاربرد «سنخ» در زندگی روزمره به سه نمونه اشاره می‌شود. نمونه اول؛ وقتی از کسی درباره حُسن خلق و رفتار شخص خاصی سؤال می‌کنیم انتظار نداریم که سؤال‌شونده تعداد زیادی اطلاعات ریز و درشت درباره فرد مورد پرسش در اختیار ما قرار دهد، بلکه توقع داریم فرد در چارچوب تیپ‌های شناخته‌شده درباره دیگران به ما پاسخ بدهد. بدین معنا که مثلاً به ما بگوید شخص مورد نظر خسیس یا دست و دل‌باز، فداکار یا خودخواه، تنبل یا باپشتکار (و امثالهم) هست یا نه. نمونه دوم؛ وقتی از کسی راجع به وضع شهری، که تاکنون آن را ندیده‌ایم سؤال می‌کنیم، انتظار نداریم که راجع به آن شهر هزاران اطلاعات مهم یا غیر مهم در اختیار ما قرار دهد، بلکه انتظار این است که در قالب یک «سنخ» به ما پاسخ بدهد. بدین معنا که مثلاً بگوید آن شهر ساحلی یا کویری یا زیارتی یا سیاحتی، یا صنعتی و توسعه یافته و یا ترکیبی از این‌ها است. نمونه سوم از تیپ‌سازی در زندگی روزمره در زمینه وسایل نقلیه است - مانند ماشین‌های پژوی ۲۰۶ در واقع پژوهش‌های ۲۰۶ به خاطر ویژگی‌های متفاوت چند تیپ دارد. پژوی تیپ شش هم موتورش ۱۶۰۰ است و هم دنده‌اش اتوماتیک است. پژوی تیپ پنج فقط موتورش ۱۶۰۰ است ولی دنده آن اتوماتیک نیست. پژوی تیپ سه موتورش ۱۳۰۰ سی‌سی حجم دارد. موتور پژوی تیپ دو نیز ۱۳۰۰ است ولی خیلی از وسایل تکمیلی پژوهش‌های تیپ سه را ندارد. بر همین قیاس جامعه هم چند سنخ دارد و جامعه‌شناس باید با برجسته کردن ویژگی‌های جامعه ایران، سنخ آن را روشن کند، تا بهتر بتوان درباره جامعه بحث کرد. نکته ظریف این است که جامعه‌شناس، برخلاف مردم در زندگی روزمره به صورت آگاهانه و دقیق تیپ‌ها را می‌سازد و از تیپ‌ها محققانه و نه عادت‌وار استفاده می‌کند.

روشن می‌کند (کرایب، ۱۳۷۶: ۱۰۴-۱۰۶؛ بوین، ۱۳۸۳: ۹۲-۹۷؛ دیلینی، ۱۳۸۷: ۲۰۶-۲۰۷).

خوشه سوم مباحث نظری در جامعه‌شناسی شامل مکاتب یا مدرسه‌ها (پارادایم‌ها) است - مانند مکتب وفاق (یا سرمشق دورکیمی) یا مکتب تضاد (یا سرمشق مارکسی) (ریترز، ۱۳۷۴؛ کرایب، ۱۳۸۲؛ توسلی، ۱۳۶۹). تمرکز اصلی در مباحث این خوشه فقط مسائل جامعه، یا علل بنیادی دگرگونی جامعه یا روندهای آن نیست بلکه به غیر مباحث مزبور، مباحث دیگری مورد توجه جدی قرار دارد. در این مکاتب تمرکز بیشتر به‌روی آن دسته از مباحث نظری است که محقق در هنگام تحقیق با آن‌ها روبه‌رو می‌شود ولی درباره آن توافق کاملی در رشته جامعه‌شناسی وجود ندارد. پس پیروان هر مکتب و مدرسه‌ای به نحوی این مسائل را حل کرده و یا مفروض می‌گیرند و محققان می‌توانند از آن سرمشق بگیرند.^۱ در این مقاله در بحث تیپ‌سازی از جامعه ایران نگارنده به‌طور مستقیم با مباحث مکتبی (و پارادایمی) درگیر نمی‌شود. همچنین تصریح می‌کنم که در معرفی تیپ جامعه ایران از متغیرهایی که در مدرسه فونکسیونالیسم به‌کار رفته (که بیشتر به ادبیات نوسازی در جامعه‌شناسی معروف است) به غیر از پارسونز از آثار متفکران شناخته‌شده‌ای چون

۱. اغلب نظریه‌پردازان نافذ روزگار ما هرکدام به نحوی اذعان می‌کنند که پژوهشگر در هنگام تحقیقات جامعه‌شناسی حداقل با پنج مسئله یا معما روبه‌رو است که بر سر حل این معماها توافق نیست. معمای اول این است که در هنگام تحقیقات اجتماعی ما از الگوی «علوم تجربی» و پوزیتیویستی تبعیت کنیم یا از الگوی «علوم تفهیمی» یا از الگوی ترکیبی. معمای دوم این است که ماهیت اصلی جامعه در حول و حوش «توافق» افراد جامعه با ارزش‌ها و ضوابط مشخصی شکل می‌گیرد یا از استثمار و تداوم سلطه بالایی‌ها بر پایینی‌ها ناشی می‌شود. معمای سوم این‌که عاملیت و کنش (چه فردی و چه جمعی) در جامعه تعیین‌کننده است یا ساختارهای اجتماعی تعیین‌کننده عمل کارگزاران اجتماعی هستند. معمای چهارم به این پرسش بازمی‌گردد که ریشه‌های جهان و جامعه مدرن چیست. ریشه‌های جهان و جامعه مدرن از تحول در ذهن و فکر مردم آبیاری می‌شود (نگاه ببری) یا به تغییر در روابط معیشتی زندگی مردم بستگی دارد (نگاه مارکسی). معمای پنجم به علت بنیادی تبعیض جنسیتی مربوط می‌شود. آیا ریشه این تبعیض به ساختار طبیعی و زیست‌شناسانه زن و مرد برمی‌گردد یا به ساختار اجتماعی زندگی زنان و مردان (Giddens; 2006: 105-112). به بیان دیگر هر محقق که کار خود را جدی می‌گیرد با این معماها روبه‌رو می‌شود و اگر بخواهد در هنگام تحقیقات با قطب‌نما حرکت کند، حداقل در ابتدای کار باید راهنمایی‌های مکاتب موجود در جامعه‌شناسی در حول و حوش معماهای مذکور را جدی بگیرد. به بیان دیگر محقق در هنگام تحقیق باید آموزه‌ها و پیش‌فرض‌های تحقیق خود را (که احتمالاً نسبتی با مکاتب موجود دارد) برای مخاطب خود روشن کند. در غیراین‌صورت، امکان نقد و بررسی نتایج تحقیقات اجتماعی به‌درستی فراهم نمی‌شود.

(Almond, 1987; Levy, 1967; Esenstadt, 1974; Smelser, 1974) سود جسته است بدون این‌که به همه الزامات این مکتب پایبند باشد.^۱

۳. روش بررسی

امواج جهانی زندگی مدرن در کشورهای غربی اغلب کشورها را تحت تأثیر قرار داده است.^۲ جامعه ایران بیش از یک‌صد سال است که در معرض این امواج قرار دارد و تغییرهای وسیعی را تجربه کرده است. جامعه ایران دیگر جامعه پیشامدرن قرن نوزدهمی نیست و نوسازی و مدرن شده است. ادعای این جستار این است که سنخ‌های موجود برای معرفی جامعه ایران سنخ‌های دربرگیرنده‌ای نیست و سنخ «جامعه کژمدرن» گویاتر است. برای دفاع از نظر مذکور از دو منبع استفاده شده است. منبع اول مصاحبه‌هایی است که با بیش از ۱۵ نفر از جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران جامعه ایران انجام شده است. از آن‌ها درباره مهم‌ترین ویژگی‌ها و چالش‌های جامعه کنونی ایران پرسش شده است. چکیده این نظرها در قاب شماره یک در قالب هفده ویژگی برای جامعه ایران تنظیم شده است.^۳ در قسمت اول این پژوهش کوشش می‌کنم با توجه به ویژگی‌های کنونی جامعه سنخ‌های موجود را چکیده‌وار مورد نقد قرار دهم. در قسمت دوم سنخ پیشنهادی این مقاله را معرفی می‌کنم. در معرفی این سنخ از منابع کتبی موجود نیز سود جسته‌ام. دوباره تأکید می‌کنم این بحث درباره سنخ «جامعه مدرن کژقواره» در این جا بیشتر در حد طرح بحث ارائه می‌گردد و هنوز در مراحل جنینی رشد نظری خود قرار دارد. جامعه مدرن کژقواره یک ابزار مفهومی است که می‌توان به کمک آن به صورت سامان‌مند درباره واقیعت پیچیده‌ای چون جامعه ایران به بحث پرداخت.

۱. اگر به همه الزامات مکتب فونکسیونالیسم پایبند بودم، نظریه «جامعه نامتوازن» را باید به‌طور متمرکز مورد توجه قرار می‌دادم که نداده‌ام. برای آگاهی از یک ارزیابی انتقادی از مکتب و ادبیات نوسازی به (سو، ۱۳۸۶) نگاه کنید.

۲. منظور من از امواج جهانی زندگی مدرن، همان فرایندهای نوسازی مانند باسواد شدن، بهداشتی شدن، شهری شدن، صنعتی شدن، اداری شدن، رشد نهادهای انتخاباتی، رشد فردگرایی، رشد نهادهای مدنی و [...] است که در دو دهه اخیر (با رشد تکنولوژی، ارتباطات و اطلاعات) سرعت بیشتری گرفته است. در ادامه همین مقاله درباره جامعه مدرن، نوسازی و مدرنیته بیشتر بحث خواهد شد.

۳. به ویژگی‌های مصاحبه‌شوندگان در توضیحات قاب شماره یک اشاره شده است.

۴. یافته‌ها

۴-۱. مروری بر سنخ‌های موجود^۱

چرا سنخ «جامعه در حال توسعه» دربرگیرنده و چندان سودمند نیست؟ این سنخ بر تحول یک‌صد ساله ایران آن‌هم براساس روندهای نوسازی تأکید دارند. در این دیدگاه هم جامعه دوران پهلوی و هم جامعه پس از انقلاب (۱۳۵۷) و جنگ (۱۳۶۸) در حال گذار و نوسازی است (بهنام، ۱۳۵۷؛ عظیمی، ۱۳۷۴؛ آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۵۱۵-۶۴۷؛ علمداری، ۱۳۸۱). این در حالی است که در طول این مدت جامعه ایران دگرگونی‌های وسیعی را تجربه کرده است و این جامعه دیگر همان جامعه دوران پهلوی اول و دوم با ایران دوران جنگ نیست. به تعبیر دیگر این سنخ قادر نیست ویژگی‌های متمایز «جامعه کنونی ایرانی» را برجسته کند و اجرای سیاست‌های نوسازی که به‌ویژه در شش دهه گذشته زمینه‌ساز تکوین ویژگی‌های یک، شش، شانزده و هفده (در قاب یک) بوده در سنخ مذکور به‌طور محوری مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

سنخ «جامعه توده‌ای» نیز بیش از سه دهه است که برای تحلیل جامعه ایران به کار می‌رود. منظور این است که جامعه ایران از «افراد رهاشده» تشکیل شده است که در معرض انواع بحران‌های هویتی، انواع سرگشتگی‌ها و آشفتگی‌های ارزشی و هنجاری قرار دارند. چنین جامعه‌ای زمینه خوبی است برای این‌که نخبگان سیاسی با تکیه بر ایدئولوژی‌های توده‌گرا مردم را در عرصه سیاسی بسیج کنند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۰۷-۱۱۰) و (Jalaeipour, 2006: 151-184). به نظر می‌رسد ممکن است سنخ مزبور توضیح‌دهنده ویژگی‌های جامعه ایران در زمان انقلاب و جنگ باشد ولی مشکل اصلی این سنخ این است که اول آن‌که نمی‌تواند ویژگی‌های یک، شش، هشت و شانزده در قاب یک را توضیح دهد و دوم آن‌که نه جامعه ایران، بلکه اغلب جوامع مدرن به‌خاطر گسترش وسایل ارتباط جمعی توده‌گیر، به یک معنا جامعه توده‌ای هستند و مردمی در این جوامع هستند که ممکن است اسیر تبلیغات اقشار مسلط شوند. در سنخ «جامعه نفتی» این ویژگی مورد توجه قرار می‌گیرد که هزینه‌های عظیم دولت برای اداره و توسعه جامعه ایران از محل مالیات (که باید مبتنی بر فعالیت‌های سازنده اقتصادی

۱. همچنان‌که در ادامه خواهید دید، در این مقاله بیشتر آن سنخ‌هایی مورد توجه قرار گرفته‌اند که همچنان در فضاهای آکادمیک و تحقیقاتی جامعه ایران رواج دارند. از این رو، آن دسته از سنخ‌هایی که تا پیش از انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) تحت تأثیر ادبیات مارکسیستی درباره جامعه ایران تحت عنوانی چون: جامعه فتودالی؛ جامعه آسیایی؛ جامعه نیمه‌فتودالی - نیمه‌سرمایه‌داری؛ یا جامعه سرمایه‌داری دولتی، تنظیم شده بود (اشرف، الف - ۱۳۴۶، ب - ۱۳۴۶، ۱۳۵۹؛ اسحاق، ۱۳۴۷؛ بهروز، ۱۳۵۷؛ نعمانی، ۱۳۵۸) مورد بررسی قرار نگرفته است چراکه در مراکز آکادمیک و تحقیقاتی کشور تقریباً به کار نمی‌روند.

شهروندان باشد) تأمین نمی‌شود، بلکه هزینه‌های عظیم دولت متکی به درآمد ناشی از نفت (یا پول خودآمده یا رانت که ناشی از فعالیت اقتصادی - تولیدی شهروندان نیست) است (Katouzian, 1981). در نتیجه، در جامعه به جای این‌که فعالیت‌های مردم در عرصه اقتصادی و سیاسی، مشارکتی، رقابتی و قانون‌مند باشد، بیشتر فعالیت‌ها وابسته به تصمیم‌های حکمرانان است، و جامعه‌ای دولتی شکل می‌گیرد. با این‌همه در سنخ جامعه نفتی و رانتی ویژگی‌های سه، پنج، شش، هفت، چهارده، پانزده و شانزده (در قاب یک) که ویژگی‌های همه جوامع مدرن و از جمله جامعه کنونی ایران است برجسته نمی‌شود.

تیپ «جامعه پیرامونی» و «نیمه پیرامونی» با برجسته کردن متغیرهای ناشی از جهانی بودن سیستم سرمایه‌داری (انباشت بیشتر، تولید بیشتر، مصرف بیشتر و سود بیشتر در سطح جهان و آن‌هم به ضرر کشورهای جنوب) کشورهای صنعتی را محور قرار می‌دهد. در این سنخ رگ حیاتی توسعه یافتگی کشورهای صنعتی به توسعه نیافتگی کشورهای نیمه پیرامونی و حاشیه‌ای در جهان وصل است (فوران، ۱۳۷۷). این تیپ قادر نیست توضیح دهد چرا کشورهای نیمه پیرامونی مثل ایران، ترکیه و مالزی بدین میزان با هم متفاوت‌اند. به عبارت دیگر تیپ جامعه نیمه پیرامونی نمی‌تواند ویژگی‌ها و پویایی‌های درونی جوامع نیمه پیرامونی ایران را (مانند یک، شش، هشت، ده، دوازده، سیزده که در قاب یک آمده) توضیح دهد.

ویژگی‌های سه، هفت و پانزده باعث شده است که عده‌ای از صاحب‌نظران، بدون این‌که آشکارا اعلام کنند، برای تفسیر جامعه ایران به سنخ «جامعه فرهنگی» معتقدند. سنخ «جامعه فرهنگی» سنخی است که برای توصیف دگرگونی‌های جامعه اروپایی بعد از جنگ جهانی دوم به کار رفت. اگر شاخص بیرونی جامعه صنعتی کارخانه‌ها و تولیدات انبوه صنعتی بود، شاخص جامعه فرهنگی تولیدات فرهنگی در مراکز آموزشی، تبلیغی، هنری و ادبی است (Touraine, 1971; Bell, 1976; Jameson, 1991; Bourdieu, 1993). ویژگی‌های سه، چهار، پنج، هفت و پانزده به نحوی جامعه ایران را به ویژگی‌های «جامعه فرهنگی» نزدیک می‌کند اما تطبیق این سنخ بر ایران با نارسایی‌هایی روبه‌رو است. زیرا جامعه ایران نه هنوز درجات صنعتی شدن را به اندازه کشورهای غربی پشت سر گذاشته و نه مثل جوامع غربی پسادموکراسی است، بلکه جامعه‌ای پیشادموکراتیک است و ویژگی‌های دو، هشت، یازده و چهارده که به‌طور جدی در جامعه ایران یافت می‌شود در جوامع فرهنگی غربی برجسته نیست.

۴-۲. سنخ جامعه «مدرن کزقواره»

سنخ جامعه مدرن کزقواره بهتر می‌تواند ویژگی‌های جامعه کنونی ایران را بازتاب دهد. برای توضیح این تیپ ابتدا باید به این پرسش پاسخ داده شود که چرا جامعه ایران جامعه‌ای مدرن است؟ پاسخ این است که زیرا این جامعه هم‌اکنون شهری شده و بیش از هفتاد درصد مردم در شهرها زندگی می‌کنند؛ جامعه باسواد شده و بیشتر جوانان آن باسوادند؛ جامعه متخصص شده و بیش از ده‌میلیون افراد دارای تحصیلات عالی و میلیون‌ها نفر دارای تخصص عملی در رشته‌های مختلف شغلی مشغول فعالیت‌اند؛ توانایی‌های جامعه در قلمرو بهداشت و درمان رشدی فزاینده داشته و بیش از هفتاد درصد جمعیت ایران می‌توانند از امکانات بهداشتی و درمانی مؤثر استفاده کنند؛ این جامعه صنعتی شده است و بسیاری از نیازمندی‌های صنعتی خود را تأمین می‌کند؛ بخش‌های مختلف شهری و روستایی از طریق گسترش جاده‌های ارتباطی زمینی و هوایی و رسانه‌های جمعی به‌ویژه رادیو و تلویزیون، روزنامه‌ها و دیگر امکانات اطلاعاتی و ارتباطی، به‌هم متصل شده است؛ وسایل حمل‌ونقل قادرند میلیون‌ها نفر از مردم و میلیون‌ها تن کالا را در طول روز و هفته از فواصل دور جابه‌جا کنند؛ کمابیش تمام مردم ایران می‌توانند با یک زبان (زبان فارسی) با یکدیگر صحبت کنند، بخوانند و بنویسند؛ دستگاه‌های گسترده بوروکراتیک دولت سراسر جمعیت ایران را در اغلب سپهرهای زندگی از آب و برق و فاضلاب گرفته تا آموزش عالی پوشش داده است؛ دستگاه‌ها و شبکه‌های امنیتی و اطلاعاتی توان تأمین امنیت در سراسر کشور را دارند؛ زنان به‌عنوان نیمی از جامعه به‌طور جدی وارد عرصه عمومی شده‌اند؛ روند فزاینده پیچیده‌شدن تقسیم کار اجتماعی و تمایزبایی نهادها در ایران، همچون سایر کشورهای در حال نوسازی به‌طور جدی (به‌رغم مخالفت‌هایی که می‌شود) در جریان است؛ بیشتر مردم ایران، علاقه دارند زندگی بهتری داشته باشند و مثل یک قرن پیش تقدیری فکر نمی‌کنند.^۱ به بیان دیگر ویژگی‌های یک، سه، چهار، شش، هفت، هشت، نه، ده، دوازده و شانزده ویژگی‌هایی هستند که در اغلب جوامع

۱. ویژگی‌هایی که درباره جامعه مدرن ایران ذکر شد مبتنی بر داده‌هایی که از منابع ذیل (وزارت امور اقتصاد و دارایی، ۱۳۸۳؛ لایحه برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی، ۱۳۸۲؛ مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه، ۱۳۸۳؛ مجموعه مقالات همایش توسعه اقتصادی اجتماعی، ۱۳۸۰؛ واحد آمار و انفورماتیک دفتر امور زنان کشور در نهاد ریاست جمهوری، ۱۳۷۶؛ سازمان ملی جوانان ایران، ۱۳۸۰؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲؛ پژوهشکده ملی موادمخدر ایران، ۱۳۸۲) گردآوری شده است. جالب توجه این‌که آبراهامیان در تحقیق اخیر خود نیز به عمده شاخص‌های مذکور اشاره کرده و جامعه ایران را جامعه‌ای مدرن قلمداد کرده است (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۶-۲۵).

مردن یافت می‌شوند و در جامعه ایران هم کم‌وبیش یافت می‌شود. این جستار، مدرنیته و مدرن شدن را از منظر جامعه‌شناسی، و آن‌هم به معنای شکل‌بندی اجتماعی-سیاسی که با روندهای نوسازی-خصوصاً روند تمایزیابی اجتماعی-مشخص می‌شود، در نظر می‌گیرد. این در حالی است که در عرصه عمومی ایران معنای مدرنیته و مدرن شدن بیشتر با تعابیر، مضامین و معیارهای فلسفی و هنجارین بیان می‌شود. از منظر فلسفی مدرنیته و مدرن شدن به معنای: خردورزی (مبتنی بر عقل عرفی بشر نه مبتنی بر الهیات یا سنن گذشته) یا رشد خرد آزاد و انتقادی؛ سکولارشدن عرصه سیاسی (به معنای تفکیک نهادهای دینی از دولتی)؛ تفکیک حوزه خصوصی از عمومی؛ و استقرار دموکراسی برای تضمین حقوق بشر و آزادی‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، در نظر گرفته می‌شود. از این منظر فلسفی و هنجارین از آن‌جا که در ایران همه ویژگی‌های مزبور به درستی تحقق نیافته، نتیجه گرفته می‌شود که در ایران مدرنیته شکل نگرفته و جامعه ایران مدرن نیست و تغییرهایی اقتصادی-اجتماعی که این جامعه تجربه کرده را باید در قالب اجرای سیاست‌های نوسازی دولت-محور، تفسیر کرد که بیشتر یادآور جامعه‌ای «شبه-یا نیمه‌مدرن» است (جهانبگلو، ۱۳۷۹؛ بهنام، ۱۳۸۲؛ جهانبگلو، ۱۳۸۴؛ میلانی، ۱۳۷۸). در برابر ارزیابی هنجاری و فلسفی ذکر شده، از منظر جامعه‌شناسی، مدرنیته و جامعه مدرن محصول تغییراتی است که جوامع غربی در دو سده گذشته تجربه کرده‌اند. بدین معنا که افراد زیادی در این جوامع نسبت به گذشته باسوادتر، بهداشتی‌تر، توانا تر (به‌ویژه به‌خاطر رشد علم و تکنولوژی)، بوروکراتیک‌تر، شهری‌تر، مرتبط‌تر و درعین حال فردی‌تر؛ انتقادی‌تر (به‌خاطر رشد و گسترش علوم انسانی و فلسفه‌های جدید) شده‌اند. این جوامع غربی مدرن شده البته با انواع آشفتگی‌های اجتماعی (وضعیت آنومیک)، نارسایی‌های سیاسی (بحران‌های دموکراسی پارلمانی)؛ بحران‌کارایی (و درعین حال نارسایی در تأمین عدالت اجتماعی) بحران در هویت و معنایابی (بحران فرهنگی) روبه‌رو بوده و هستند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۷-۵۶؛ گیدنز، ۱۳۸۶: ۴۸-۶۸) و (Bilton, bonnet, Jones, 1997-514: 497-514) Lawson, Skinner Stanworth and Webster, 2002: 497-514 با این‌همه جامعه‌شناسان به‌دلیل بحران‌های موجود جوامع غربی (که ویژگی‌های واقعاً موجود این جوامع با معیارهایی که مبتنی بر ارزیابی هنجاری و فلسفی از مدرنیته و جامعه مدرن است فاصله دارند) این جوامع را غیرمدرن نمی‌دانند. اساساً از نظر بیشتر جامعه‌شناسان، جامعه‌شناسی یعنی علم مدرنیته یا علم به همین جوامع مدرن واقعاً موجود (گیدنز، ۱۳۸۶:

۱۰). از نظر این جامعه‌شناسان اندیشمندان کلاسیک جامعه‌شناسی مثل مارکس، دورکیم و وبر تجربه یک‌صد سال پیش جوامع مدرن را مطالعه می‌کردند و جامعه‌شناسان متأخر تجربه دوران کنونی جامعه مدرن را مطالعه می‌کنند (همان: ۲۴). با این نگاه به مدرنیته، جامعه ایران که روندهای نوسازی را تا حدود زیادی طی کرده جامعه‌ای مدرن است و مثل هر نوع جامعه مدرن دیگر، جامعه بی‌عیب و نقصی نیست و با انواع معضلات و چالش‌ها روبه‌رو است. به طوری که سنخ جامعه مدرن ایران با چهار دسته بی‌قوارگی و بی‌تناسبی روبه‌رو است.

۴-۲-۱. عدم تناسب‌های بیرونی

با یک نگاه به ظاهر و وجه بیرونی جامعه ایران حداقل می‌توان شش کژریختی را در آن تشخیص داد که ویژگی مشترک همه آن‌ها عدم توازن و نابرابری در روند نوسازی است. اولین و محسوس‌ترین بی‌قوارگی را می‌توان در اندازه نهادها و سازمان‌های وابسته به دولت نسبت به اندازه نهادها و سازمان‌هایی که خود مردم تشکیل داده‌اند، تشخیص داد. معمولاً جوامعی که روند نوسازی را طی می‌کنند از میان هشت تا ده نفر نیروی فعال جامعه تنها یک تا دو نفر کارمند و حقوق‌بگیر دولت‌اند؛ و هر شهروند معمولاً در پنج تا ده نهاد مدنی و مستقل از دولت عضو است. در حالی که در ایران از هر دو نیروی فعال در جامعه یک نفر از حکومت حقوق می‌گیرد و بیشتر افراد جامعه عضو نهادهای صنفی و مدنی نیستند و بیشتر در محافل ناپدیدار رفاقتی و فامیلی رفت‌وآمد می‌کنند (بختیارنژاد، ۱۳۸۵: ۱۳-۳۱). بنابراین، شکل سازمانی جامعه نوسازی شده ایران بیشتر یک شکل سازمانی متورم دولت‌محور است. زیرا نهادهای مدنی و خصوصی جامعه در برابر بخش غول‌پیکر دولت، بخش کوچکی از جامعه را تشکیل می‌دهد.

دومین کژریختی را می‌توان در پدیده اسکان موقت (موسوم به حاشیه‌نشینی) در اغلب شهرهای بزرگ ایران دید که در ایران قرن نوزدهم چنین پدیده‌ای وجود نداشته است. تحقیقات موجود حداقل خبر از بیش از پنج میلیون حاشیه‌نشین در ایران می‌دهد. در همین تحقیقات اشاره می‌شود مردمی که در مناطق حاشیه‌ای زندگی می‌کنند بیش از سایر مردم ایران از آسیب‌های عمده اجتماعی رنج می‌برند (وزارت کشور، ۱۳۸۰؛ اطهاری، ۱۳۸۴؛ پیران، ۱۳۷۴). سومین کژریختی در سطح شهرها، به‌ویژه شهرهای بزرگ، به تراکم آسیب‌های اجتماعی مربوط می‌شود - مانند فقر، بیش از ده میلیون نفر؛ اعتیاد بیش از دو میلیون نفر؛ بیکاری مزمن، بیش از سه میلیون نفر؛ تشکیل

بیش از ۹ میلیون پرونده قضایی^۱، تن فروشی، دزدی^۲. چهارمین کزریختی در مناطق قومی جامعه ایران است. بدین معنا که سهم نوسازی جامعه ایران در مناطق قومی مثل کردستان، مناطق عرب نشین خوزستان، بلوچستان، و ترکمنستان در استان گلستان نسبت به سایر مناطق کمتر بوده است. مناطق مذکور در انتهای جدول شاخص های نوسازی سازمان برنامه بودجه قرار داد (اکبری، ۱۳۸۰). پنجمین کزریختی در وضعیت طبقاتی کشور است. معمولاً جوامعی که تا حدودی فرایند نوسازی را طی می کنند بیش از هفتاد درصد جمعیت آن جوامع را طبقه متوسط تشکیل می دهد. در شرایط فعلی، مطالعات درخور توجهی درباره وضعیت طبقاتی کشور وجود ندارد. اما مشاهده مستقیم از وضعیت شهرهای ایران نشان می دهد که اولاً به نظر می رسد اندازه طبقه متوسط، به ویژه پس از انقلاب، بیشتر شده ولی به حد نرمال نرسیده است. ثانیاً کیفیت زندگی طبقه متوسط (به ویژه طبقه متوسط رو به بالا) در تهران و شهرهای بزرگ دیگر، با کیفیت زندگی طبقه متوسط در شهرهای معمولی ایران تفاوت اساسی دارد. چه بسا بهتر است بگوییم کیفیت زندگی طبقه متوسط رو به پایین شهرهای بزرگ شبیه کیفیت زندگی طبقه متوسط شهرهای معمولی است. حتی کیفیت زندگی طبقه متوسط بالا و طبقه بالای شهرهای معمولی به سطح کیفیت زندگی طبقه متوسط شهرهای بزرگ نمی رسد. به بیان دیگر اغلب مردم شهرهای ایران، برخلاف کشورهای صنعتی، از یک سطح خدمات آموزشی، بهداشتی، بیمارستانی، قضایی، انتظامی، امکانات تفریحی، سینمایی، کتابخانه ای، {و.....} استفاده نمی کنند.^۳

۱. در ایران در مورد ارزیابی از آسیب های اجتماعی دو مشکل اساسی وجود دارد. اول این که آمار دقیق و رسمی از انواع آسیب های اجتماعی وجود ندارد. مثلاً جمعیت حاشیه نشینی از ۵ میلیون تا ۲۵ میلیون، جمعیت معتاد بین دو الی پنج میلیون، جمعیت فقیر از ۹ الی ۱۵ میلیون نفر و جمعیت بیکاران از ۳ الی ۵ میلیون نفر، گفته می شود و متأسفانه هیچ سازمان رسمی مسئول بانک اطلاعاتی مربوط به آسیب های اجتماعی نیست (و به نظر نگارنده یکی از عللی که باعث عدم رشد مطالعات عمیق پیرامون آسیب های اجتماعی می شود، همین فقدان بانک اطلاعاتی قابل وثوق است). دوم این که تبیین های مقایسه ای ارائه نشده است. همان طور که می دانیم همه جوامع مدرن با درجه ای از آسیب های اجتماعی روبه رو هستند. با مقایسه آسیب های اجتماعی در جوامع مشابه (مثل مقایسه ایران، ترکیه، اندونزی و مالزی) بهتر می توان به میزان حد بودن یا نرمال بودن آسیب های اجتماعی پی برد.

۲. مصاحبه با رئیس قوه قضائیه، روزنامه اعتماد، ۸/۲۵/۸۷.

۳. متأسفانه مطالعه درباره طبقات اجتماعی، حتی از منظر اقتصادی، هم محدود و هم مناقشه انگیز است. گزاره هایی که درباره طبقات در این مقاله اشاره شد جنبه آزمایشی دارد و بیشتر متکی به مشاهده مستقیم نگارنده از وضع زندگی اقشار مردم در بیش از سی شهر ایران است. برای آشنایی با وضع طبقات اجتماعی در پیش از انقلاب به (توسلی، ۱۳۸۶: ۱۴۳-۱۷۲) مراجعه کنید.

ششمین کژریختی، نابرابری جنسیتی در عرصه عمومی جامعه ایران است. زنان در روند نوسازی جامعه ایران (به‌ویژه در عرصه‌های آموزشی، ورزشی، اقتصادی و کسب تخصص‌های پیچیده) نشان داده‌اند شهروندانی کمتر از مردان نیستند. اما برخورداری آن‌ها از امکانات موجود در عرصه عمومی ایرانی نابرابر است (جلائی‌پور، الف- ۱۳۸۵: ۳۹-۷۲). حتی ارزش مادی کار سخت زنان در خانه‌داری و بچه‌داری به اندازه ارزش مادی کار مردان در بیرون خانه محسوب نمی‌شود و به همین دلیل نه فقط قدرت سیاسی زنان که قدرت اجتماعی آنان نیز نسبت به مردان کمتر است.

۲-۲-۴. نارسایی‌های درونی

جامعه ایران همان‌طور که اشاره شد در روند نوسازی از لحاظ بیرونی (مثل شهرهای بزرگ، بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها و...) فربه شده است ولی از لحاظ درونی نحیف، لاغر و ضعیف است. این جامعه از چهار نارسایی درونی رنج می‌برد. ضعف اول این‌که هنوز به‌رغم نوسازی یک‌صدساله، وجه غالب روابط اجتماعی در عرصه عمومی ایران روابط مدنی نیست. روابط مدنی روابطی مبتنی بر رعایت حقوق انسانی از سوی شهروندان و دولت است و مبتنی بر مسئولیت‌پذیری نسبت به دیگران و نسبت به دولت است. به بیان دیگر در جایی‌که زندگی انسانی بین غریبه‌ها تضمین شود، نشان‌دهنده غلظت روابط مدنی و مدنیت در آن جامعه است. نکته قابل توجه این‌که روابط مدنی نه در میان مردم وجه غالب را دارد نه در دولت (بدین معنا که دولت به‌عنوان بزرگ‌ترین نهاد و سازمان در جامعه ایران، یکی از اهداف اصلی‌اش در نظام آموزشی و نظام رسانه‌ای آموزش و تربیت افراد مدنی نیست). همچنان از طرف دولت و اغلب اقشار جامعه ایران قانون زیر پا گذاشته شده و یا با آن بازی می‌شود. علامت آشکار ضعف مذکور ضعف التزام اخلاقی و هنجاری در روابط اجتماعی و سیاسی و گسترش بی‌اعتمادی است. در میان شمار زیادی از مردم، بین اولیا و فرزند آن‌ها، بین مریمان و شاگردان، همسایه با همسایه، دوست با دوست، شهروند با دولت، سیاست‌مدار با مردم، اعتماد وجود ندارد و بیشتر روابط مبتنی بر بی‌اعتمادی است (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۲). دومین ضعف درونی، که با ضعف قبلی ارتباط وثیق دارد، فرسایش سرمایه اجتماعی در ایران است. معمولاً سرمایه اجتماعی (یعنی روابط اعتمادآمیز میان شهروندان و دولت و مشارکت‌پذیری افراد در بهبود حیات جمعی خود) هم از طریق نهادهای اصلی و پایدار (مثل خانواده و مذهب) و هم از طریق نهادهای نوین (مثل سازمان‌های دولتی، آموزشی و رسانه‌ای) تقویت می‌شود. جامعه ایران در هر دو زمینه با مشکل روبه‌رو است. در جامعه در حال تغییر ایران شانه‌های خانواده‌ها در

زیر بار سنگین مسئولیت به سامان رسانیدن بچه‌های خود فرسوده شده است و خانواده‌ها نمی‌توانند به‌درستی در تربیت مدنی فرزندان مشارکت کنند. نهادهای دینی هم در پرورش اخلاقی افراد (به‌عنوان زیربنایی‌ترین آموزه‌های دینی و الزامات اجتماعی) با انواع بحران‌های معرفتی، صنفی، هویتی و مدیریتی روبه‌رو است. مقصد اصلی دستگاه‌های عمومی آموزش و پرورش و رسانه‌ای هم تربیت شهروند مدنی نیست بلکه ساختن انسان طراز نوین حافظ نظام است (توسلی، ۱۳۸۶: ۲۹۵-۳۰۹).

سومین نارسایی، مربوط به ویژگی‌های عرصه عمومی در ایران است. عرصه عمومی عرصه‌ای است که بتوان به‌دور از قدرت نهادهای دولتی، اقتصادی، رسانه‌ای و دینی مهم‌ترین مسائل جامعه را به بحث گذاشت و به گوش مردم رساند و متقابلاً مردم در هر سطحی که هستند قادر باشند در این مباحث شرکت کنند و نظر خود را به گوش دیگران برسانند. اما عرصه عمومی در ایران از ناحیه دخالت نهادهای قدرتمند جامعه تنگ شده است. در جامعه مدرن و وسیع ایران، صدا و سیما سراسری که باید وسیله‌ای مؤثر در شکل‌دهی به عرصه عمومی و طرح آزاد مهم‌ترین مسائل کشور باشد، عمدتاً در خدمت تبلیغات و کلیشه‌های ایدئولوژیک رسمی است. روزنامه‌ها به‌عنوان یکی دیگر از وسایل مؤثر در عرصه عمومی با محدودیت روبه‌رو بوده و هستند. حتی عرصه عمومی نقد و بررسی در محیط‌های دانشگاهی با موانع روبه‌رو است (جلایی‌پور، ۱۳۷۸: ۴۴۹-۴۵۳).

با این‌همه همین عرصه عمومی نحیف موجود در جامعه از مشکل دیگری نیز رنج می‌برد: مشکل ستیزگفتمانی. جامعه برای حل و فصل مهم‌ترین مسائل اش به عرصه عمومی نیاز دارد که در آن مسائل عمومی مرتبط با خیر عمومی را مورد کنکاش قرار دهد تا در پرتوی این کنکاش جمعی ابعاد نامطلوب جامعه شناخته شود و در راه بهبود آن قدم برداشته شود. به عبارت دیگر در جامعه گروه‌ها و نیروها و شخصیت‌های مختلف سیاسی و اجتماعی باید بتوانند دیدگاه‌های متفاوت خود را درباره مسائل سرنوشت‌ساز جامعه ارائه دهند، تا مردم هم بتوانند در هنگام انتخابات آگاهانه دست به انتخاب کاندیداها و برنامه آن‌ها بزنند؛ ولی مشکل جامعه ایران این است که عرصه عمومی آن به جای این‌که عرصه نقد و بررسی مسائل مهم باشد بیشتر عرصه ستیز و چالش گفتمانی است. خود دولت به جای این‌که داور بی‌طرف باشد در یک طرف ستیز گفتمانی (و حتی ستیز هویتی) قرار دارد. این خصیصه عرصه عمومی را می‌توان در صحنه‌های انتخاباتی به روشنی دید (جلایی‌پور، ۱۳۸۱: ۳۰۱-۳۰۹)^۱. در این صحنه ستیز گفتمانی، کمتر

۱. گروه‌های سیاسی متکی به حمایت ضمنی حکومت وقتی وارد عرصه تبلیغات انتخاباتی می‌شوند

مسائل و معضلات واقعی جامعه، شناخته و علت‌یابی می‌شود و کمتر راه‌های برون‌رفت روشن می‌گردد.

نارسایی چهارم بی‌توجی به جهت‌گیری‌های تبلیغات ناسیونالیستی در جامعه ایران است. همه جوامع در حال نوسازی و حتی همه جوامعی که روند نوسازی را طی کرده‌اند نیازمندند که ضرورت اعتقاد به ملت (یا ناسیونالیسم) را تأکید و تبلیغ کنند. در دوران جدید جامعه‌ای را بدون نیاز به تبلیغات ناسیونالیستی ندیده‌ایم. اما در ایران مشکل این است که تبلیغات ناسیونالیستی، با جهت‌گیری مدنی نیست. به بیان دیگر در جامعه ایران این جهت‌گیری مدنی ناسیونالیستی تبلیغ نمی‌شود که ما ایرانی هستیم: چون همه انسانیم و همه ما در جغرافیایی گریه‌ای شکل زندگی می‌کنیم و با هم برابریم، چون دولتی که تشکیل داده‌ایم که دولت همه ما است نه قشر خاصی؛ ما ایرانیان به‌رغم تنوع فرهنگی (کردی، آذری، لری، بلوچی، ترکمنی، عرب) از اشتراکات اساسی در باورهای دینی، زبانی و تاریخی برخورداریم. در ایران به جای تبلیغ ناسیونالیسم مدنی مذکور، در دوره پهلوی ناسیونالیسم فرهنگی باستان‌گرا (آریایی) و پس از انقلاب ناسیونالیسم فرهنگی (مبتنی بر یک تفسیر از شیعه) تبلیغ می‌شود (جلال‌پور، ۱۳۸۴: ۳۵-۵۴). در نتیجه عده قابل توجهی از مردم احساس می‌کنند ایران متعلق به همه ایرانیان نیست.^۱

→ نمی‌گویند مسائل مهم جامعه ما چیست؟ نمی‌گویند علل آن‌ها کدام است؟ نمی‌گویند چه راهی برای حل آن‌ها باید پیمود؟ بلکه بیشتر سخنانی از این‌سین می‌گویند: که ای مردم ما وارد انتخابات شده‌ایم چون رقیبان دزدند، چون آن‌ها منحرف‌اند، به اجنبی وابسته‌اند، دین ندارند و چون باید از ورود نامحرم‌ان به حوزه‌های حکومتی جلوگیری کرد. از طرف دیگر رقیب سیاسی آن‌ها هم می‌گوید: ما می‌خواهیم وارد انتخابات شویم چون رقیب ما انحصارطلب است، حقوق مردم را زیر پا می‌گذارد، به دموکراسی اعتقاد ندارد و آرمان‌های آزادی‌خواهانه انقلاب اسلامی را زیر پا گذاشته است (همان).

۱. در این جا بی‌مناسبت نیست که حداقل در حاشیه نارسایی‌های درونی به ضعف دیگری به‌نام «خودشیفتگی و خیم» بخشی از سیاست‌مداران رسمی اشاره شود. همچنان که اشاره شد جامعه ایران در دوران مدرن و در جریان نوسازی همچون جوامع دیگر با انواع معضلات و بی‌قوارگی روبه‌رو است. ولی پاره‌ای از سیاست‌مداران به گونه‌ای می‌اندیشند و به گونه‌ای حرف می‌زنند و عمل می‌کنند که گویی جامعه ایران تافته جدا بافته‌ای است که تنها مشکلش این است که اسیر خودخواهی‌های جهان استعمار غربی شده است. این سیاست‌مداران به‌جای توجه به علل کامیابی‌ها و ناکامی‌ها توسعه جامعه ایران از خودشیفتگی و خیم رنج می‌برند و به‌جای تعلیل در امور، بیشتر «توهّمات» خود را به‌عنوان واقعیت اساسی جامعه به آگاهی مردم می‌رسانند.

۴-۲-۳. عدم تناسب در اقتباس

همه جوامع در دوران مدرن که با فرایندهای نوسازی دست و پنجه نرم می‌کنند ناگزینند از دو منبع سنت (یعنی تجربه‌ها، رویه‌ها و عادات پیشین) و مدرنیته (یعنی تجربه‌ها، رویه‌ها و عادات دوران اخیر) اقتباس کنند. به بیان دیگر هم جوامع توسعه یافته غربی و هم جوامع غیرغربی نه یک‌سره از گذشته و سنت‌های خود می‌گسلند و نه یک‌سره مدرنیته را جذب می‌کنند، بلکه از این دو منبع، آگاهانه یا ناآگاهانه دست به‌گزینش می‌زنند (گمیدنر، ۱۳۷۹: ۷۱-۸۷). عرصه تنگ حوزه عمومی ایران باعث شده است که پاره‌ای اقتباس‌های جامعه ایران از سنت و مدرنیته به‌درستی مورد نقد و ارزیابی قرار نگیرد و جامعه پس از تحمل زبان‌های زیاد متوجه کژی و نامتناسبی آن‌ها شود. به‌عنوان نمونه در حالی که شمار کارگران صنعتی ایران در دهه ۲۰ بسیار اندک بود، نیروهای فکری حزب توده ایده «مبارزات طبقاتی» را به‌عنوان یک ایده‌رهایی بخش از ادبیات مارکسیستی (آن‌هم روسی آن) اقتباس کرده به جامعه فکری ایران القاء کردند. آنان ادبیاتی را وارد فرهنگ سیاسی کردند که با ادبیات مدنی و مسئولیت‌پرور فاصله دارد. یا گفته می‌شود که در سنت ما تجربه‌ها و میراث‌گران‌بهایی در زمینه تسامح و یا در زمینه حقوق مالکیت (که یکی از ارکان فقه شیعه را تشکیل می‌دهد) و حق الناس (یا حقوق مردم) وجود داشته است. اما اندیشمندان ایرانی در تجربه نوسازی ایران، کمتر به دنبال برجسته کردن این میراث بوده‌اند. حتی نوآندیشان دینی که کارنامه تأثیرگذاری در توجه به پالایش عناصر دینی و سنتی جامعه داشته‌اند با سکوت و یا تسمسخر روشنفکران تجددخواه روبه‌رو شده‌اند (جلائی‌پور، ب - ۱۳۸۵). قابل توجه این‌که، ما از اقتباس «استبداد» به‌عنوان یکی از ذخایر سنتی خود در قلمرو سیاست و خانواده (یا همان فرهنگ پدرسالاری) در دوران اخیر غفلت نکرده‌ایم. یا در زمینه اقتباس از ذخایر مدرنیته، ایرانیان در یادگیری علوم تجربی و طبیعی به خود شک راه نداده است. اما در اقتباس انتقادی از علوم انسانی با موانع زیادی روبه‌رو بوده است. به عبارت دیگر ما در کسب علوم تجربی، که یکی از عوامل رشد عقلانیت و رفتار ابزاری است، کمتر مشکل داشته‌ایم اما در کسب علوم انسانی و فلسفه‌های جدید، که یکی از عوامل مهم رشد مدنیت و رفتار مدنی (و عقلانیت ارزشی) در جوامع مدرن بوده است، با انواع مشکلات روبه‌رو بوده و هستیم.^۱

۱. به‌عنوان نمونه هم‌اکنون بیش از پنج سال است که اعزام دانشجوی دکترا به خارج از کشور در رشته‌های علوم انسانی از سوی دولت و وزارت علوم حمایت نمی‌شود و تقریباً هیچ بورسیه‌ای تخصیص داده نمی‌شود. این در حالی است که در کشورهایی که محل تولد علوم انسانی است (مانند انگلیس، فرانسه، آلمان)، روند اعزام دانشجوی به سایر کشورها همچنان جاری است.

۴-۲-۴. کاستی در کنش‌های جمعی

تغییرهای اجتماعی ایران فقط ناشی از اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی-اجتماعی نبوده است، بلکه این تغییرها هم زمینه‌ساز و هم ناشی از کنش‌های جمعی ایران نیز بوده است. اگر کنش‌های جمعی ایرانیان را در سه سطح فعالیت جنبش‌های اجتماعی، فعالیت دولت‌ها و احزاب مورد توجه قرار دهیم باز شاهد عدم تناسب هستیم. برای نمونه تمام جنبش‌های اجتماعی ایران شروع و فراز شورانگیزی داشته و چشم‌های همه جهانیان را به خود معطوف کرده‌اند. اما این جنبش‌ها در تداوم و فرود با ناکامی همراه بوده‌اند. انقلاب مشروطه به پیدایش دیکتاتوری رضاشاه منجر شد، نهضت ملی نفت ایران به کودتای ۲۸ مرداد و سلطه همه‌جانبه ساواک منتهی شد؛ انقلاب عظیم اسلامی به قدرت‌گرفتن طرفداران تئوکراسی راه داد؛ و جنبش اصلاحی و مدنی دوم خرداد با ممانعت دولت پنهان و تحریم و تخلفات آشکار انتخاباتی روبه‌رو شد (بشیری، ۱۳۸۰: ۷-۱۱؛ جلالی‌پور، ۱۳۸۱: ۳۶-۳۴۹).

غیر از کنش جمعی که از طریق جنبش‌های اجتماعی صورت گرفته، کنش‌هایی که دولت‌مردان دولت‌های ایران برای توسعه و آبادانی صورت دادند، اغلب با یک جنبه‌گرایی روبه‌رو بوده است؛ به طوری که هنوز دولتی در ایران بر سر کار نیامده که توانسته باشد سه بخش اصلی طبقاتی کشور (منظور طبقه بالا، متوسط و پایین) را در جهت توسعه و آبادانی کشور بسیج و هدایت کند. معمولاً دولت‌ها یا به طبقات بالا و متوسط امید بسته و از طبقات پایین غفلت کرده‌اند و یا با حمایت از طبقات پایین آن‌ها را وسیله کرده در برابر طبقات بالا و متوسط رو به بالا قرار داده‌اند. عین همین عدم تناسب حتی در احزاب آزادی‌خواه قابل رویت است. احزاب آزادی‌خواه در جریان مبارزه‌های خود معمولاً یکی از انواع سه‌گانه حقوق شهروندی را مورد توجه قرار می‌دهند. یا از ضرورت حکومت قانون دفاع کرده‌اند (یعنی توجه به حقوق مدنی شهروندی) یا از توسعه سیاسی، مشارکت و رقابت سیاسی همه شهروندان دفاع کرده‌اند (یعنی توجه به حقوق سیاسی شهروندی) یا از حقوق اجتماعی اقشار پایین جامعه (یعنی حقوق اجتماعی شهروندی) حمایت کرده‌اند. به عبارت دیگر در کشورهای نوسازی شده همچون ایران که به طور هم‌زمان مطالبه برای هر سه نوع حقوق شهروندی وجود دارد، احزاب سیاسی کمتر توانسته‌اند به طور هم‌زمان از برنامه‌های موازی سه‌گانه برای حمایت از حقوق شهروندی دفاع کنند. به همین دلیل به‌رغم وجود بیش از ده‌میلیون جمعیت آسیب‌پذیر، جامعه ایران از داشتن یک سازمان رفاه اجتماعی کارا و فراگیر محروم است و همین عامل باعث شده است که مردم‌انگیزان در عرصه سیاست خود را حامیان این قشر نشان دهند و در عین حال در راه تقویت سازوکار مردم‌سالاری در جامعه ایجاد مشکل کنند.

۵. نتیجه‌گیری

برای توصیف جامعه ایران بهره‌گیری از سنخ «جامعه مدرن کژقواره» چه مزیتی دارد؟ اول این‌که این سنخ برخلاف سنخ‌های «جامعه درحال توسعه»، «جامعه توده‌ای»، «جامعه نفتی»، و «جامعه نیمه‌پیرامونی»، به‌ویژه اوضاع و احوال جامعه کنونی ایران را توضیح می‌دهد نه ایران پنجاه سال پیش را. دوم این‌که این سنخ جامعه ایران را مدرن تلقی می‌کند. بدین معنا که به‌خاطر رشد روندهای نوسازی (که اشاره شد) این جامعه عقب‌افتاده نیست و همچون دیگر جوامع مدرن، از زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی، برای سامان‌بخشی به کژقواره‌گی‌هایش برخوردار است. سوم این‌که در این سنخ مهم‌ترین ویژگی‌ها و مسائل جامعه در یک چارچوب مفهومی بیان شده است. به‌طوری‌که در این سنخ می‌توان به مهم‌ترین کژقواره‌گی‌های بیرونی و درونی جامعه پی برد و درعین‌حال می‌توان نگاهی به اقتباس‌ها و حرکت‌های جمعی جامعه ریشه‌دار و تاریخی ایران داشت. چهارم این‌که در چارچوب این سنخ می‌توان پژوهش‌های کاربردی و متنوعی را در سطح شهرها و اقشار جامعه برای پی‌بردن به علت‌های کژقواره‌گی و کزریختی‌ها سازمان داد. چه‌بسا در پناه این پژوهش‌های تجربی بتوان به سنخ‌های فراگیرتر و راهگشایتری برای شناخت جامعه ایران، دسترسی پیدا کرد.

پنجم این‌که اگرچه سنخ جامعه کژمدرن یا مدرن بدقواره در نقد سنخ‌های موجود که متعلق به ادبیات نوسازی (مانند سنخ جامعه درحال توسعه، توده‌ای، نفتی) هستند، شکل گرفته است، اما این سنخ نیز از ادبیات نوسازی و پسانوسازی به‌طور اساسی فاصله نگرفته است. زیرا جامعه مدرن کژقواره به‌طور تلویحی در مقایسه با جامعه مدرن باقواره قرار می‌گیرد. جامعه باقواره بیان ساده و عامه‌فهم همان سنخ جامعه ارگانیک دورکیم است. طبق سنخ جامعه ارگانیک: نهاد‌های اصلی جامعه در عین این‌که از یکدیگر متمایز هستند در تعامل با یکدیگر نیز به سر می‌برند؛ دولت از لحاظ اندازه کوچک و از لحاظ کارایی و مسئولیت‌پذیری (و قدرت پاسخگویی) از ظرفیت بالایی برخوردار است؛ در پایین هرم جامعه شهروندان آزادانه و قانون‌مندانه می‌توانند در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی فعالیت کنند؛ این شهروندان می‌توانند تشکلهای اتحادیه‌های خود را داشته باشند؛ جامعه از عرصه عمومی نقد و بررسی برخوردار است - یعنی امکان شکل‌گیری رسانه، نشر و اجتماع بحث و گفت‌وگو مستقل از دولت وجود دارد؛ و دولت امن‌کننده این عرصه عمومی است نه تهدیدکننده آن. با این‌همه، سنخ جامعه باقواره و ارگانیک مفهومی نیست که نمونه‌اعلای آن در عالم مُثُل و مجردات افلاطونی یافت شود، بلکه این سنخ ابزاری مفهومی است که به‌وسیله آن می‌توان جوامع واقعاً موجود را شناخت و آسیب‌شناسی کرد.

ششم این‌که سنخ جامعه مدرن کثرفواره، یک سنخ و ابزار مفهومی است که مهم‌ترین مسائل مناقشه انگیز جامعه را به بحث می‌گذارد و راه راه همچنان که پیش‌تر تأکید شد، برای ارائه سنخ‌های دیگر نمی‌بندد بلکه به شکل‌گیری سنخ‌های جدید کمک می‌کند. روشنگری‌های روش‌مند (که یکی از راه‌های آن نگاه تبیینی به جامعه است) از جامعه ایران می‌تواند یکی از زیربنایی‌ترین عوامل را برای اصلاح نابه‌سامانی‌های جامعه و کم‌کردن درد و رنج آحاد مردم و افزودن شادی‌های آن‌ها، فراهم کند.

جدول شماره ۱. قاب یک: ویژگی‌های جامعه کنونی ایران

ویژگی‌ها	ارزیابی ویژگی‌ها	حدسی درباره آینده این ویژگی‌ها در افق ۵ تا ۱۰ ساله
۱ رشد فزاینده روند تمایزیابی نهادها و نقش‌ها در شهرها و حتی روستاها (سیاست‌های نوسازی فزاینده اقتصادی، اجتماعی دولت در شش دهه گذشته عامل عمده این نوسازی بوده و هست).	بخشی از ایده‌ها و سیاست‌های یکسان‌ساز حکومت (مثل تأکید بر اجرای یک قرائت از اسلام در جامعه) در جهت «تکنرزدایی» است. اگر از منظر جامعه‌شناسی «تکنر» را یکی از ویژگی‌های مدرنیته بدانیم، معنای عملی پیگیری این ایده‌ها مخالفت با تکنر است. ظریف این‌که حکومت از یک طرف با انجام برنامه‌های پنج ساله به روند نوسازی و مدرنیته و ایجاد تکنر کمک می‌کند و از طرف دیگر با پیگیری بعضی از ایده‌های یکسان‌ساز در برابر آن می‌ایستد.	با یک‌دست شدن حاکمیت پس از انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری ایده‌های تکنرزدایی در برابر روند متکثر شدن تقویت شده است. لذا فرایند نوسازی ایران کندتر حرکت می‌کند.
۲ تداوم شکاف میان بخش‌های سنتی و مدرن جامعه - به‌ویژه در سطح شهرهای بزرگ ایران (البته اقشار سنتی به‌رغم ظاهر سنتی در گفتار و کردار، به‌شدت مصرف‌کننده کالاهای مدرن - به‌ویژه لباس، وسائل خانگی، وسایل نقلیه، تکنولوژی‌های جدید صوتی و تصویری، سریال‌های تلویزیونی، و موسیقی‌های مذهبی ولی با آهنگ‌های پاپ - هستند. ظریف این‌که هویت‌یابی سنتی در برابر مدرن می‌تواند برای بخش‌هایی از جامعه کارکرد سیاسی و اقتصادی داشته باشد).	نه بخش سنتی جامعه قادر به مربع‌کردن و تسلط کامل بر بخش مدرن است و نه بخش مدرن جامعه قادر به در دست‌گرفتن مدیریت امور کلان جامعه است. به همین دلیل شکاف مذکور در جامعه به‌درستی مدیریت نمی‌شوند. (در اغلب جوامع توسعه یافته کنونی مدیریت شکاف بخش سنتی و مدرن توسط نیروهای روزآمد و مدرن در تعامل با بخش سنتی انجام می‌گیرد).	در دوره اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۴) مدیریت بخش مدرن این شکاف اندکی تقویت شد. به‌نظر می‌رسد پس از انتخابات نهم (۱۳۸۴) به جای مدیریت این شکاف، سیاست‌هایی که به قطبی شدن بخش سنتی در برابر بخش مدرن بینجامد، تا حدی تقویت شده است.
۳ شکاف نسلی میان بخش میانسال و جوان جامعه.	انتقال تجربه‌های نسلی روال‌مند نیست و جامعه از لحاظ نسلی تا حدودی گسسته شده است.	به‌خاطر ظهور علائم پیرشدن هرم سنی جامعه محتمل است از عمق این شکاف کاسته شود. ولی زمینه‌های بروز مجدد پویش جوانان به‌ویژه جنبش دانشجویی همچنان وجود دارد.

ایران جامعه کژمدرن

<p>به‌نظر می‌رسد این «مسئله اجتماعی» تداوم یابد و متراکم‌تر شود و یکی از جنبش‌های افشاری جامعه را تشکیل خواهد داد.</p>	<p>حرکت جمعی زنان هم‌اکنون در سطح «مسئله اجتماعی» است و به سمت یک جنبش اجتماعی در حرکت است.</p>	<p>اکثریت زنان جامعه، به‌خاطر رشد فزاینده تحصیل و اشتغال، وارد حوزه عمومی شده‌اند. اما امکانات حوزه عمومی برای زنان و مردان برابر نیست به همین دلیل زنان احساس تبعیض جنسیتی می‌کنند و کوشش می‌کنند بر آن غلبه پیدا کنند.</p>	<p>۴</p>
<p>به‌نظر نمی‌رسد ناسیونالیسم مدنی در آینده تقویت شود و جامعه همچنان با مقاومت قومی در پیرامون مرزها روبه‌رو خواهد بود.</p>	<p>ناسیونالیسم عظیم‌طلب با قرارتی عظیم‌طلب مانند ناسیونالیسم باستان‌گرایی پهلوی به احساسات و ناسیونالیسم قومی (به‌ویژه در مناطق اهل سنت) دامن می‌زند و جامعه را تا حدودی با «مقاومت قومی» (مانند مناطق کردنشین) روبه‌رو کرده است. در حالی‌که این ناسیونالیسم مدنی (به‌معنای باهم زیستن شهروندان برابر ایرانی در زیر سایه دولت مرکزی قانون‌گرا یا ایران برای همه ایرانیان) است که اراده با هم زیستن همه افراد را از هر قومی تأمین می‌کند.</p>	<p>وجود احساس تبعیض قومیتی در مناطق اهل سنت جامعه و نواحی مرزی کشور (کردستان و بلوچستان) و بخشی از مناطق آذربایجان و خوزستان.</p>	<p>۵</p>
<p>بعید است از طریق تقویت سازوکار دموکراسی به این فردیت فزاینده پاسخ داده شود.</p>	<p>سازوکارهای دموکراتیک از مهم‌ترین عواملی است که می‌تواند در میان افراد منفرد در جامعه ایجاد همبستگی کند و چون این سازوکارها در ایران به‌درستی کار نمی‌کند این نفردها می‌تواند به درس‌خوانی افراطی، سودجویی افراطی، لذت‌جویی افراطی، خود محوری، افزایش فرار مغزها، گوشه‌گیری، اعتیاد و... بینجامد.</p>	<p>رشد فزاینده فردگرایی در میان اقشار متوسط جدید به‌ویژه در شهرهای بزرگ وجود دارد.</p>	<p>۶</p>
<p>انتخابات مجلس هفتم (۱۳۸۲) و سپس انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری (۱۳۸۴) و انتخابات مجلس هشتم (۱۳۸۷) انتخابات دهمین دوره ریاست‌جمهوری (۱۳۸۸) که منصفانه بودن آن توسط بخش‌های مؤثری از جامعه و حتی توسط شخصیت‌هایی مثل هاشمی رفسنجانی، مورد نقد قرار گرفت، نشان می‌دهد که بعید است حکومت در آینده نزدیک به‌جای تأکید بر دعاوی هویتی، رقابت سیاسی برای در دست گرفتن قدرت را از طریق انتخابات منصفانه سازمان‌دهی کند.</p>	<p>در جامعه ایران، حکومت خود مدعی یک نوع اعمال هویت است و به جای مدیریت بحران هویت‌ها به بحران هویت دامن می‌زند. در حکومت ایران کسب «قدرت» برای مدیریت جامعه هنوز کاملاً رقابتی و قانون‌مند نشده است، لذا حکومت به جای قانون‌مند کردن رقابت دائماً دعاوی هویتی خود را مطرح می‌کند.</p>	<p>بحران هویت در اقشار گوناگون جامعه همچون دیگر جوامع وجود دارد. مانند بحران‌های ناشی از تقاطع هویت‌های قومی/ محلی/ خانوادگی با هویت ملی/ جهانی؛ یا ناهماهنگی میان هویت دینی/ عرفی؛ یا تغییرات هویتی به‌خاطر ابعاد بازاندیشانه جهان جهانی شده - که پیشرفت در تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات به ابعاد این بحران افزوده است.</p>	<p>۷</p>
<p>به‌نظر می‌رسد حمل بار سنگین</p>	<p>در اقشار پایین جامعه نهاد خانواده از سوی</p>	<p>نهاد خانواده در مقایسه با نهاد حکومت</p>	<p>۸</p>

<p>مسئولیت‌های مختلف از سوی خانواده همچنان ادامه یابد و نهادهای رسمی بر اهمیت خانواده مدنی تأکید نکنند.</p>	<p>سه عامل بیکاری و فقر و اعتیاد به شدت تهدید می‌شود. یکی از عواقب ناخواسته نوسازی جامعه افزایش نرخ طلاق و افزایش تعداد خانواده‌های تک سرپرست است (تعداد دقیق این خانواده‌ها مورد مناقشه سازمان‌های رسمی است).</p>	<p>فعال‌ترین نهادی است که از فرد در برابر فشار جامعه دفاع می‌کند و جور عدم کارایی دولت را هم می‌کشد. به‌خاطر افزایش تحصیلات و فعالیت شغلی زنان، ساختار خانواده اقشار متوسط جدید از ساختار مردسالار به‌طرف ساختار مدنی (مبتنی بر تفاهم زن و شوهر) در حرکت است.</p>
<p>به‌نظر می‌رسد علی‌رغم شعارهای ایدئولوژیک حکومت، سیر فزاینده آسیب‌های اجتماعی تداوم داشته باشد.</p>	<p>هنوز معلوم نیست این رشد فزاینده آسیب‌های اجتماعی تا چه اندازه معلول تغییرات سریع ناشی از نوسازی جامعه و چقدر معلول عدم کارایی حکومت است. یکی از راه‌های ارزیابی این مسئله مقایسه آماری آسیب‌های اجتماعی جامعه ایران با پاکستان، ترکیه و مالزی است.</p>	<p>جامعه با افزایش نرخ آسیب‌های اجتماعی در زمینه‌هایی چون: رعایت معیارهای اخلاقی در همه سطوح و اقشار؛ بیکاری بین ۳ الی ۵ میلیون؛ فقر بین ۹ الی ۱۵ میلیون؛ رشد فزاینده فحشا، دزدی و جرم و جنایت و بالاخره نرخ بالای تصادف‌های جاده‌ای، رویه‌رو است.</p>
<p>به‌نظر می‌رسد که در سال‌های آینده دوباره فرصت‌های کوچک‌سازی دولت آن‌چنان که در دوران سازندگی و اصلاحات نیت شده بود، دوباره فراهم نشود. اما تقاضاهای کوچک‌سازی دولت، بعید است که حکومت را به حال خود آرام بگذارد.</p>	<p>رخداد بزرگ انقلاب اسلامی و سیاست‌های دوران سازندگی هیچ‌کدام نتوانستند اندازه این دولت غول‌پیکر را کوچک کنند (حتی بزرگ هم کردند). سیاست‌های کوچک‌سازی خاتمی در دوره اصلاحات (۱۳۷۶ - ۱۳۸۴) هم با سیاست‌های مقابله با اصلاحات، که به نهادهای موازی نیاز داشت، خنثی شد. یکی از عوامل عمده عدم شکل‌گیری اقتصاد رقابتی و قانونی و عدم ورود به مرحله تحکیم دموکراسی در ایران و بالاخره عقب‌افتادن سطح توسعه‌یافتگی ایران از کشورهای مشابهی مانند ترکیه و مالزی همین دولت غول‌پیکر و پهن رانتهی است. با این‌همه در دل این دولت غول‌پیکر تغییرات مهمی در جریان است. به‌عنوان نمونه به‌نظر می‌رسد بیش از سی درصد فعالیت‌های این دستگاه عظیم توسط بخش خصوصی و بخش‌های پیمانکاری (البته با تقویت روابط حامی‌پرورانه) انجام می‌شود. یا بخش زیادی از کارشناسان مؤثر دولت دوشغله هستند و به‌بخش خصوصی وصل شده‌اند. به‌عبارت دیگر این دولت عظیم به نحوی به یک بخش خصوصی غیررقابتی دامن می‌زند.</p>	<p>بزرگ‌ترین سازمان بوروکراتیک ایران سازمان حکومت (State) است. در جامعه به‌ارزی هر دو نفر نیروی فعال یک نفر از بخش عمومی و دولتی حقوق می‌گیرد. دولت برای تأمین هزینه این ماشین بزرگ اداری نیازمند پول مالیات از مردم نیست، رانت نفت (یا پول خودآمده نفت) بخش عمده این هزینه را تأمین می‌کند.</p>

۹

۱۰

<p>کمایبش چشم‌انداز مثبتی برای حل بحران سازمان‌دهی و نهادی در چهار زمینه اقتصادی، سیاسی، دینی و قضایی متصور نیست. حتی اجرای برنامه چهارم که در آن اقتصاد کشور به سمت یک اقتصاد رقابتی جهت‌گیری شده بود عملاً در دوران مجلس هفتم و هشتم و دولت نهم زمین‌گیر شد.</p>	<p>از دوران سازندگی (۱۳۶۸-۱۳۷۶) که هدفش یک اقتصاد رقابتی بود تاکنون یک اقتصاد رقابتی شکل نگرفته است. حرکت اصلاحی در ایران قصد تقویت سازوکار دموکراسی را داشت که با عدم تصویب دو لایحه ریاست‌جمهوری‌خانی در مجلس ششم (که برابر این دو لایحه تاحدودی انتخابات آزاد و رقابتی تأمین می‌شد و میزان قدرت رئیس‌جمهور پس از انتخابات مشخص می‌شد) با مشکل جدی روبه‌رو شد. نوآندیشی دینی‌هنوز موفق به ایجاد تعامل سازنده میان بخش‌های سنتی و مدرن دینی نشده است، بخش سنتی چنین علاقه‌ای ندارد، روشنفکری دینی هم چنین نفوذی ندارد. از لحاظ حقوقی و اثرگذاری، طرفداران نهاد قضایی مستقل، از قدرت کافی برای دفاع از استقلال قضایی برخوردار نیستند.</p>	<p>جامعه ایران با بحران سازمان‌دهی و نهادی روبه‌رو است. از لحاظ اقتصادی به‌رغم آماده‌شدن اغلب زیرساخت‌های اجتماعی هنوز سازوکار اقتصاد آزاد، رقابتی و قانون‌مند نهادینه نشده است. نهاد حکومت‌بزرگ‌ترین نهاد اقتصادی کشور است. و این روند با سپردن بخش‌های اقتصادی به نهادهای نظامی تقویت می‌شود. نهاد سیاسی هم هنوز در اعمال سازوکارهای مردم‌سالاری با مشکل روبه‌رو است. در نهادهای دینی هنوز بخش سنتی و مدرن دینی (نوآندیشان دینی) با هم تعامل سازنده، روال‌مند و گفت‌وگویی ندارند و بوروکراتیزه کردن دولتی اکثر نهادها و سازمان‌ها به‌شدت در جریان است. نهاد قضایی هم هنوز از قدرت سیاسی و مذهبی مستقل نیست.</p>
<p>به‌نظر می‌رسد این شکاف بین نخبگان فکری-فرهنگی و حکومت‌ایدئولوژی‌گرا در سال‌های آینده تداوم یابد.</p>	<p>ایدئولوژی‌گرایی حکومت در ایران (که ترکیبی از ایدئولوژی اسلام سیاسی توده‌گرا، اقتدارگرا و بنیادگرا با پوششی از ایدئولوژی اسلام مردم‌سالار است) باعث شده که حکومت در برابر نخبگان فکری-فرهنگی جامعه قرار گیرد و بخش زیادی از تحصیل‌کردگان که تحت‌تأثیر نخبگان فکری-فرهنگی هستند احساس تعلق به وجه ایدئولوژیک حکومت نداشته باشند.</p>	<p>جامعه در تسلط یک «ایدئولوژی» نیست - نه ایدئولوژی اسلام سیاسی توده‌گرا، نه اقتدارگرا، نه بنیادگرا و نه مردم‌سالار. در حالی‌که در جامعه از سوی حکومت، اندیشه حکومت دینی تک صدایی تقویت می‌شود، و از پایین جامعه (از سوی نخبگان فکری-فرهنگی) اندیشه ضرورت جدایی (و تعامل) نهاد دین و نهاد حکومت حمایت می‌شود.</p>
<p>به‌نظر می‌رسد مطالبات پویش‌های اجتماعی از سوی حکومت پاسخ داده نشود و نگرانی حکومت از پایین همچنان ادامه یابد. البته ممکن است به مطالبات پویش‌های صنفی (مثل معلمان) پاسخ‌هایی داده شود.</p>	<p>به‌خاطر ضعف سازوکار دموکراسی ایران معمولاً وقتی پویش‌های اجتماعی قدرت می‌گیرند و به سطح یک جنبش تعیین‌کننده ارتقا می‌یابند، در برابر حکومت قرار می‌گیرند. درمقابل نگاه حکومت هم به پویش‌های اجتماعی نگاه امنیتی و کنترلی است (نه نگاهی برای شناخت و پاسخ به مطالبات آن‌ها). به همین دلیل می‌توان گفت حکومت ایران در برابر جامعه‌ای قرار دارد که در لایه‌های زیرین آن انواع تکاپوهای اجتماعی که همیشه هم دیده نمی‌شود در جریان است. لذا حکومت با این‌که از حمایت بی‌قید و شرط</p>	<p>جامعه ایران در معرض چندین پویش و جنبش اجتماعی است. مانند پویش‌های مردم‌سالاری، دانشجویی، زنان، کارمندان محروم، قومی (مثلاً در کردستان، آذربایجان...)، حاشیه‌نشینان، محیط زیست، و حقوق بشر.</p>

۱۱

۱۲

۱۳

	<p>یک‌سوم جمعیت ایران برخوردار است ولی دائم در نگرانی از فعل و انفعالات دو سوم دیگر جمعیت قرار دارد.</p>	
<p>به‌رغم وجود آگاهی‌های نوآندیشانه دینی، علائمی که نشان‌دهنده حرکت روحانیان دارای قدرت به‌طرف اصلاح این وضعیت تعارض‌آمیز باشد به‌چشم نمی‌خورد.</p>	<p>هم‌اکنون جامعه ایران از دو جهت مخالف در چالش است. از یک طرف نهادهای دینی به نقش محدودتر خود (مانند آموزش معارف دینی و اخلاقی، انجام مراسم دینی، امور خیریه و نظارت و تعامل با نهادهای سیاسی و مدنی) قانع نیستند و به‌جای تعامل با نهادهای حکومتی، علمی و صنعتی در پی اعمال هژمونی خود بر آن‌ها هستند. از طرف دیگر جامعه هم به‌خاطر روندهای نوسازی مرجعیتِ حداکثری نهادهای دینی را عملاً نمی‌پذیرد و به راه عرفی خود می‌رود. با این‌که این وضعیت تعارض‌آمیز مورد توجه بخشی از مؤمنان، روحانیان و طلبه‌های جوان قرار گرفته است ولی هنوز از سوی روحانیان با نفوذ، هیچ اصلاحی در دستور کار قرار نگرفته است. (این وضعیت تعارض‌آمیز نهادهای دینی یکی از عوامل مهم بی‌توجهی جوانان به آموزه‌های رسمی دینی است).</p>	<p>جامعه ایران با نقش‌های متعارض نهادهای دینی روبه‌رو است. از یک طرف نوسازی جامعه نقش‌های حداکثری نهادهای دینی را در زمینه امور آموزشی، درمانی، قضایی، مراسمی محدود کرده است. از طرف دیگر بخشی از نهادهای دینی، این روند اجتماعی را نه یک واقعیت اجتماعی که توطئه مخالفان دین قلمداد می‌کنند (به همین دلیل، بخشی از نهادهای دینی، حکومت دینی را تنها عامل کنترل فرایندهای نوسازی می‌دانند و از این‌که برای مشروعیت‌بخشی از حکومت پیوسته از دین هزینه کنند هیچ نگرانی ندارند).</p>
<p>ابعاد منفی (یا احیاناً سازنده) تمسک به این فرهنگ غیررسمی به‌خوبی روشن نیست.</p>	<p>مصرف مظاهر و عناصر این فرهنگ غیر رسمی حتی به‌شکل «مقاومت» در برابر فرهنگ رسمی بروز دارد. رفتار فرهنگی که بخش قابل توجهی از جوانان شهرهای بزرگ از خود نشان می‌دهند رفتاری نیست که صدا و سیما، وزارت آموزش و پرورش و حوزه‌های علمیه دینی انتظار آن را دارند.</p>	<p>جمعیت هفتاد درصدی جوان ایران بیشتر مصرف‌کننده حجم انبوهی از فرهنگ غیر رسمی است (از طریق توار، ویدئو، سی‌دی، ماهواره، اینترنت، نشریات و نهاد شایعه)، به‌طوری‌که فرهنگ رسمی توانایی به حاشیه‌بردن آن را ندارند. بخشی از این فرهنگ غیررسمی متأثر از فرهنگ جهانی جوانان است.</p>
<p>به‌نظر می‌رسد در سال‌های آینده عرصه عمومی تقویت نشود اما به‌خاطر ویژگی بازاندیشانه جهان جهانی شده، امکان محو این عرصه در فضای مجازی وجود ندارد.</p>	<p>ابزارهای این عرصه نقد، مانند آزادی بیان، رسانه‌های مستقل، محل اجتماعات گفت‌وگو همچنان با تهدید روبه‌رو هستند. این عرصه در ایران پر هزینه و ناامن است.</p>	<p>عرصه عمومی، به‌معنای فضای گفت‌وگو و نقد، تاحدودی (البته به‌طور ضعیف) در جامعه ایران شکل گرفته است.</p>
<p>به‌نظر نمی‌رسد سیاست‌های تعاملی و اعتمادسازی به سیاست اصلی در سیاست خارجی تبدیل شود. و این در حالی است که موقعیت ویژه ایران،</p>	<p>سیاست‌های تشنج‌زدایی دوران سازندگی و سیاست‌های اعتمادسازی دوران اصلاحات به خصیصه غالب سیاست خارجی ایران تبدیل نشده است.</p>	<p>جایگاه جامعه ایران از منظر جامعه جهانی، به‌رغم جایگاه عظیم تاریخی و جغرافیایی‌اش جایگاهی دوگانه است. از یک طرف موقعیت ایران در سازمان‌های بین‌المللی تثبیت شده نیست و</p>

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

<p>به‌ویژه پس از سقوط شوروی، حکومت طالبان در افغانستان و حکومت بعثی عراق، به یک موقعیت استثنایی برای تأمین منافع ملی کشور تبدیل شده است.</p>		<p>رسانه‌های پُر نفوذ جهانی ایران را یک تهدید معرفی می‌کنند و اغلب شهروندان ایران برای اخذ ویزا از کشورهای صنعتی با مشکل روبه‌رو هستند. از طرف دیگر بخش قابل توجهی از مردم محروم کشورهای اسلامی و فقیر جزو دوستداران و حامیان ایران هستند. اگرچه این حمایت آنان اثر چندانی در رأی دولت‌هایشان در سازمان‌های بین‌المللی به نفع ایران ندارد.</p>
--	--	--

توضیحات درباره قاب

۱. سه خصوصیت پانزده نفری که با آنان درباره ویژگی‌های جامعه ایران مصاحبه شده، بدین قرار است: در یکی از رشته‌های علوم انسانی – مانند جامعه‌شناسی، علم سیاست، علم اقتصاد، علم ارتباطات، روابط بین‌الملل و معارف اسلامی – تخصص داشتند؛ بیش از بیست سال درباره جامعه ایران مطالعه کرده‌اند؛ بهبود اوضاع جامعه ایران یکی از دغدغه‌های اصلی آن‌ها است.
۲. ویژگی‌های ذکر شده در قاب مستقل از یکدیگر نیستند، بعضی از آن‌ها با یکدیگر هم‌پوشانی دارند. برای نمونه ویژگی‌های یک و دو و سه، چهار و هفت، هشت و ده و یازده در بخش‌هایی با یکدیگر هم‌پوشانی دارند.
۳. برجسته‌شدن این ویژگی‌ها، از میان ویژگی‌های دیگر جامعه، به‌خاطر نظرات مصاحبه‌شوندگان بوده است. پس ترتیب دادن این ویژگی‌ها به‌خاطر پابندی به یکی از مکاتب شناخته‌شده جامعه‌شناسی نیست، برای نمونه تأکید بر ویژگی تمایزیابی متأثر از مکتب دورکیمی و تأکید بر شکاف نسلی برگرفته از مکتب وبری است. البته از آن‌جا که هدف اصلی این مقاله شناخت جامعه کنونی ایران است، شاید نگاه از منظرهای مختلف نگاهی چندبعدی‌تر به جامعه باشد.
۴. تعیین وزن و اولویت هریک از این ویژگی‌ها به دو دلیل کار مشکلی است: یکی آن‌که نیازمند در دسترس بودن مطالعات میدانی بیشتری است، دوم آن‌که متأثر از دیدگاه نظری و ارزشی محقق است.
۵. مرتب‌کردن ویژگی‌های جامعه ایران در سه ستون (ویژگی‌ها، ارزیابی و آینده‌نگری) به‌خاطر این است که اگر مجموعه جامعه را نمی‌توان پیش‌بینی کرد حداقل می‌توان از ارائه حدسی درباره آینده هر ویژگی موجود در جامعه خود را محروم نکرد.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۴)، *ایران بین دو انقلاب*، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران مدرن*، تهران: نشر نی.

- اسحاق، ه (۱۳۴۷)، «بررسی نظریه نحوه تولید آسیایی و تاریخ ایران»، مجله نگین، شماره ۴۲.
- اشرف، احمد (۱۳۴۶-الف)، «نظام آسیایی یا نظام فتودالی: دوره‌بندی تاریخ ایران»، مجله جهان‌نو، شماره ۵-۷.
- اشرف، احمد، (۱۳۴۶-ب)، «نظام آسیایی یا نظام فتودالی: نقد و نظری در ویژگی‌های تاریخ ایران»، مجله جهان‌نو، شماره ۸-۱۰ و ۱۱-۱۲.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، «موانع تاریخ رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجار»، تهران: نشر پیام.
- اظهاری، کمال (۱۳۸۴)، «فقر مسکن در ایران: فقر سیاست اجتماعی» تهران: فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۸.
- اکبری، غضنفر (۱۳۸۰)، «وضعیت فعلی جامعه ایران با نظر به شاخص‌های توسعه اجتماعی»، مجموعه مقالات همایش توسعه اجتماعی، دفتر امور اجتماعی وزارت کشور.
- بختیارنژاد، پروین (۱۳۸۵)، «موانع درون‌ساختاری NGOها در ایران»، تهران: نشر صمدیه.
- بشیری، حسین (۱۳۸۰)، «موانع توسعه سیاسی در ایران»، تهران: نشر گام نو.
- بودن، ریمون (۱۳۸۳)، «مطالعاتی در آثار جامعه‌شناسان کلاسیک»، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
- بهروز، امین (۱۳۷۵)، «درباره فتودالیسم ایران قبل از مشروطه»، تهران: نشر پیام.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۵)، «نوسازی در ایران»، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بهنام، جمشید (گفت‌وگو) (۱۳۸۲)، «تمدن و تجدد»، تهران: نشر مرکز.
- پیران، پرویز (۱۳۷۴)، «آلونک‌نشینی در ایران»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، تهران: شماره‌های ۹۱ تا ۹۶.
- توسلی، عباس (۱۳۸۶)، «جستارهایی در جامعه‌شناسی معاصر»، تهران: نشر حکایت قلم نوین.
- توسلی، عباس (۱۳۶۹)، «نظریه‌های جامعه‌شناسی»، تهران: انتشارات سمت.
- توسلی، عباس (۱۳۸۶)، «جامعه‌شناسی و آموزش و پرورش»، تهران: نشر علم.
- جلائی‌پور، حمیدرضا (۱۳۷۸)، «پس از دوم خرداد»، تهران: نشر کویر.
- جلائی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۱)، «جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی»، تهران: نشر طرح نو.
- جلائی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۴)، «سازگاری و تعارض ناسیونالیسم یا دموکراسی: با اشاره به ایران»، فصلنامه نشریه دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، ویژه‌نامه علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، شماره ۲۱.
- جلائی‌پور، حمیدرضا ب (۱۳۸۵)، «توانایی‌ها و کاستی‌های مدرسه روشنفکری دینی»، مجله مدرسه، شماره ۵.
- جلائی‌پور، حمیدرضا الف- (۱۳۸۵)، «چهار ارزیابی جامعه‌شناختی از موقعیت زنان ایران: ۱۳۷۶-۱۳۸۴»، فصلنامه رفاه اجتماعی، تهران: شماره ۲۱.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۴)، «ایران در جست‌وجوی مدرنیته»، تهران: نشر مرکز.
- دفتر امور اجتماعی وزارت کشور، (۱۳۸۰)، مجموعه مقالات همایش توسعه اجتماعی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، (۱۳۶۳)، درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی، قم: نشر دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
- دیلمنی، تیم (۱۳۸۷)، «نظریه‌های جامعه‌شناسی»، ترجمه بهرنگ صدیقی/وحید طلوعی، تهران: نشر نی.

- دورکیم، امیل (۱۳۸۱)، *درباره تقسیم کار اجتماعی*، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
- ریاست جمهوری، سازمان ملی جوانان، (۱۳۸۰)، *وضعیت و نگرش جوانان ایران*، تهران: نشر سازمان ملی جوانان.
- ریاست جمهوری، ستاد مبارزه با مواد مخدر، (۱۳۸۲)، *سایت های اینترنتی مواد مخدر و اعتیاد*، تهران: نشر پژوهشکده ملی مواد مخدر ایران.
- ریاست جمهوری، (۱۳۸۲)، *لایحه برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران*، (۱۳۸۴-۱۳۸۸)، تهران: نشر سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴)، *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، تهران: انتشارات علمی.
- زکریایی، محمدعلی (۱۳۷۸)، *گفتمان تئوریزه کردن خشونت*، تهران: نشر جامعه ایرانیان.
- سو، الوین. ی (۱۳۸۶)، *تغییر اجتماعی و توسعه*، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عظیمی، حسین (۱۳۷۴)، *مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران*، تهران: نشر نی.
- علمداری، کاظم (۱۳۸۱)، *چرا ایران عقب ماند و غرب پیشرفت؟*، تهران: نشر توسعه، چاپ هفتم.
- فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، تهران: نشر فرهنگی رسا.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۶۶)، *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا سقوط رضاشاه*، تهران: نشر پاپیروس.
- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات: ظهور جامعه شبکه ای*، جلد اول، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: نشر طرح نو.
- کرایب، یان (۱۳۸۷)، *نظریه اجتماعی کلاسیک*، ترجمه شهناز مسئی پرست، تهران: نشر آگه.
- کوزر، لوئیس و روزنبرگ، برنارد (۱۳۷۸)، *نظریه های بنیادی جامعه شناسی*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
- گروترز، چارلز (۱۳۷۸)، *جامعه شناسی مرتون*، ترجمه زهرا کسایی، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- گفت و گوهای رامین جهاننگلو، (۱۳۷۹)، *ایران و مدرنیته*، تهران: نشر گفتار.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸)، *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۹)، *جهان رها شده*، ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران: نشر علم و ادب.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶)، *جامعه شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- مارکس، کارل (۱۳۸۶)، *سرمایه: نقدی بر اقتصاد سیاسی*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: انتشارات آگاه.
- مرکز مطالعات و پژوهش های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه، (۱۳۸۳)، *تحولات اخیر آینده جمعیت ایران*، تهران: نشر مرکز مطالعات و پژوهش های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه.
- میلانی، عباس (۱۳۷۸)، *تجدد و تجدیدستیزی*، تهران: نشر اختران.
- نعمانی، فرهاد (۱۳۸۵)، *تکامل فتودالیسم در ایران*، تهران: انتشارات خوارزمی.
- واحد آمار و انفورماتیک دفتر امور زنان کشور در نهاد ریاست جمهوری، (۱۳۷۶)، *شاخص های اجتماعی، اقتصادی زنان در جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نشر دفتر امور زنان کشور در نهاد ریاست جمهوری.
- وبر، ماکس (۱۳۷۱)، *اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری*، ترجمه عبدالمعبود انصاری، تهران: انتشارات سمت.
- وزارت امور اقتصاد و دارایی، (۱۳۸۳)، *ربع قرن فراز و نشیب: بررسی تحولات اقتصادی کشور طی*

- سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۸۲، تهران: نشر وزارت اقتصاد و دارایی.
- وزارت کشور، (۱۳۸۰)، *مناطق حاشیه‌نشین استان‌های کشور*، دفتر امور اجتماعی.
- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، (۱۳۸۰)، *ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان*، دفتر طرح‌های ملی.
- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۸۲)، *رفتارهای فرهنگی ایرانیان*، دفتر طرح‌های ملی.
- Almond, G., (1987), "The Development of Political Development", In Myron Weiner and Samuel Huntington (eds), *Understanding Political Development*, Boston: Little Brown.
- Bell, D., (1976), *The Cultural Contradictions of Capitalism*, New York, Basic Book.
- Bourdieu, P., (1993), *The Field of Cultural Production*, Cambridge, Polity Press.
- Bilton, T., Bonnet, K., Jones, P., Lawson, T., Skinner, D., Stanworth, M. and Webster, A., 2002, *Introductory Sociology*, New York, Palgrave Macmillan.
- Eisenstadt, S. N., 1974, "Studies of Modernization and Sociological Theory", *History and Theory*, no 13, pp. 225-252.
- Jalaeipour, H., (2006), *The Iranian Revolution*, Tehran, Sayeh-Roshan.
- Jameson, F., (1991), *Postmodernism, or the Cultural Logic of Late Capitalism*, Duke University Press, Durham.
- Giddens, A., (2002), *Runaway Word: How Globalization Is Reshaping Our Lives* (London Profile).
- Katouzian, H., (1981), *The Political Economy of Modern Iran*, London, Macmillan.
- Levy, M., (1967), "Social Patterns (Structures) and Problems of Modernization", in Moor, W., and Cook, R.Ma. (eds), 1967: *Reading on Social Change*, Englewood Cliffs, N. J: Prentice- Hall.
- Merton, R. K., (1957), *Social Theory and Social Structure*, rev. edn. (Glencoe: Free Press).
- Merton, R. K., (1967), "On Sociological Theories of The Middle Range", In *Social Theory and Social Structure*, 1968, pp. 39-72.
- Parsons, T., (1952) *The Social System*, (London: Tavistock).
- Smelser, N., (1994), *Sociology*, Cambridge, MA: Blackwell.
- Touraine, A., (1971), *The Post-Industrial Society*, New York, Random House.

حمیدرضا جلالی‌پور، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران است.

jalaeipour@ut.ac.ir

کاستی‌های علوم اجتماعی در شکل‌گیری یک نظریه جامع عدالت اجتماعی

حسین راغفر

(تاریخ دریافت ۸۷/۶/۱۰، تاریخ پذیرش ۸۹/۷/۲۱)

چکیده: پروژه روشنگری مفهوم جدیدی از جامعه و علوم اجتماعی را مبتنی بر عقلانیت عرضه کرد. این پروژه یک برداشت از عقلانیت را مستقل از زمینه‌های تاریخی و اجتماعی و مستقل از هر شناخت، از ماهیت یا هدف انسان و عده داد. اما مفاهیم اخلاقی مفاهیمی بدون زمان، محدود، بدون تغییر و قطعی نیستند که بتوان آن‌ها را جدا از تاریخشان بررسی کرد و شناخت. مفاهیم اخلاقی را که بنیان‌های فهم ما از یک جامعه به خوبی نظم یافته و عادلانه را شکل می‌دهند باید به‌طور تاریخی و در بستر فرهنگی آن‌ها مطالعه کرد. اما نه تنها عده‌های پروژه روشنگری محقق نشد، بلکه خود این پروژه به لحاظ بنیادی دچار نقص و کاستی است و این عده اصولاً هرگز قابلیت اجرایی شدن ندارد و به این ترتیب تفکر سیاسی و اخلاقی مدرن در وضعیت سردرگمی به سر برده است.

معرفت اجتماعی برآمده از پروژه روشنگری فرهنگ جامعه‌شناسی را بنا نهاد که پس از سه قرن امروز با چالش‌های اساسی روبه‌روست. این چالش‌ها بیانگر کاستی‌های ساختاری در معرفت اجتماعی حاکم هستند که به‌نوبه خود مانع از شکل‌گیری یک نظریه اخلاقی جامع می‌شود که ضرورت تام شکل‌گیری یک نظریه جامع عدالت اجتماعی است، نظریه‌ای که در مقابل نسبیت‌های زمانی و مکانی از استواری لازم برخوردار باشد.

نظریه‌های عدالت اجتماعی مبتنی بر شناخت حاصل از پروژه روشنگری را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم‌بندی کرد. نظریه‌هایی که جهت‌گیری خودخواهانه و فردگرا دارند و